

اے بذات پاک اللہ الصمد بہ بود و ماریدی از یار بدہ مار بجان میستاند از سلیم  
 یار بد آرد سونا رجیم بہ غریزی دیگری میفرماید ع بگریز از ایشان اگر چه باشند  
 خویشان سے بر رخ ہر کس نبود داغ غلامی زد دوست بہ گرد پیر من بود دشمن و  
 اغیارم دوست بہ چون این مقدمہ معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را وقت جماعت  
 باید گذارد کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در باب جماعت مبالغہ و تاکید بسیار  
 کردہ اند کہ **ان فی الجماعۃ رحمۃ** سے ماورست آنکہ وقتہا رو بہ لطف حق  
 افکند بروپر تو بہ چون خفتن را جماعت ادا کند بخانہ باید متوجہ قبلہ نشیند تا زانیکہ  
 خواب غلبہ کند آنگاہ سہ نوبت کلمہ شہادت و سہ بار قل ہو اللہ احد و سہ بار قل  
 اعوذ برب الفلق و سہ بار قل اعوذ برب الناس بخواند و پرفت دست پدید بر اعضا  
 خود بجاالد و ثواب آنرا با اہل قبور کہ منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ہر ایشان  
 میرسد حق سبحانہ تعالیٰ برو بخشایش حسرت کند کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
 میفرمودند **ارحمکم ثمکم** خدا را بران بندہ بخشایش است کہ خلق از وجودش  
 در آسایش است بعد از ان رو بہ طرف قبلہ بدست راست خواب رود و ہر گاہ کہ  
 از خواب بیدار گردد کلمہ سبحان اللہ تا آخر بخواند بعد از ان طہارت سازد و در ستر  
 ہر عضو سہ بار القادر گوید یا دعا یا یکم فرمودہ اند بعد از تہائی و خضو این دعا بخواند اللہم  
**اجعلہ من التوابین واجعلہ من المتطہرین واجعلہ من عبادک الصالحین** اجعلہ  
 من الذین لا خوف علیہم ولا هم یخزون بعد از ان و رکعت نماز شکر وضو گذارد بعد از ان  
 ملاحظہ اوقات گذشتہ خود بخند کہ از غفلت نگذشتہ باشد شکر آنرا بجا آورد و انچہ از غفلت  
 و بیداری گذشتہ باشد در حسرت و غم تقصیر او شدہ باز گشت بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بکند تا توفیق شکر زیادہ شود و مضمون قول حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ **لئن شکرتم لا زدکم**  
 و این کلمہ باز گشت سہ بار بنمائی و تضرع و خشوع ہر چه تمام تر بگوید خداوند بحضرت تو باز شکر

ار هریدی و تصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته آشفته آن  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَسْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا  
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ یکبار این را نیز بگوید ایات چون بدرگاه تو خود را در پناه  
 آورده ام . یا آله العالمین بارگناه آورده ام . بر درت زین بار خود پشت و تا آورده  
 ام . عجز و زاری بر در عالم پناه آورده ام . من نمیگویم که بودم سالها در راه توبه هستم کن  
 مگره که اکنون رو برو آورده ام . چاره چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست نیستی و  
 حاجت و غدر و گناه آورده ام . دل دور ویش و دلریش و بنحویش بهم . این بهم  
 برو عوی عشقت گواه آورده ام . چشم رحمت بر کشاموی سفید من به بین . زانکه از  
 شرمندگی رو می سیاه آورده ام . بعهده به نیاز تمام صد بار استغفر الله (بے  
 من کل ذنب اذنبته عمدا او خطأ سدا و لاینة و التوب الیه من الذنب  
 الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم و انت علام الغیوب و البیدازان بنماز  
 تنجید شمول شود و در رکعت نیت کرده و دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و در رکعت  
 اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و در دوم آمن الرسول بخواند و در هشت رکعت سوره یسین  
 بخواند و ده آیت در هر رکعت ازین هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انا نحن  
 نحن للموت و در دوم تا و ما الی لا اعبدا الذی و در سوم تا و ایت لهم الا رض المیتة و  
 در رکعت چهارم تا انا حملنا و در رکعت پنجم تا و لیس فی الصور و در رکعت ششم تا و لقد اضل منکم  
 و در رکعت هفتم تا و الحمد و امر دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در رکعت دیگر  
 سوره بار سوره اخلاص بخواند و این روش خواجه یوسف البواب همدانی است که سیر سلسله  
 خواجگان است قدس الله تعالی ارواحهم بعضی در هر رکعت یک نوبت سوره یسین  
 خوانده اند و بعد از آن دو رکعت دیگر سوره مگذار و مجموع در حقیقت سیزده  
 رکعت می شود و حیر که دو رکعت نماز شسته بمنزله یک رکعت نماز است ادا میشود و این

از برای آنست که اداست نماز طاق و قشور و چرا که سر تعالی سبحانه فروست و رکعت محمد  
آمده است هر سوره که خواند بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی آسن الرسول  
بخواند و این وعایتر بخواند اللهم ارحنا بقا حبك وحب من یحبك وحب ما یقر بک  
الیه اللهم انصر من نصر الدین و انصر من نصر اهل الدین اللهم احذر  
و من خذل الدین و اخذل من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العتة  
فی الغریبة و من المذلة عند الشدید من الشقاوة عند الحاققة و من الفیضه فی یوم  
القیمه اللهم زین ظواهرنا بحدیثک و باطننا بحببتک و قلوبنا بمعرفتک و ارجوانا  
بمشاهدتک و اسرارنا بمعائنتک جنابک سلک اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا  
اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه و لا تکلنا الی الفساده و لا الی احد  
من خلقک طرفه عین و لا اقل من ذلک و کن لنا و الیا و ناصر و حافظاً و عوناً  
و معیناً و علی کل خیر و لیل و نلقنا و مؤید اللهم ربنا اتنا من حضرتنا و من غلبنا  
و کل مؤمن مؤمنه فی الدارین حسنه یا واسع المغفره اللهم ارنا الاشیاء کما هی  
اللهم سهل علینا بجمودک و سیر علینا بکرمک یا اکریم الکریمین و یا ارحم الراحمین  
اللهم تب علینا حقه نتوب الیک و اعصمنا حقه لا نفور و حبب لنا الطاعات  
و کره الینا الخطیئات بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین و صلی الله علیه  
خیر خلقه محمد و اله و احیایه اجمعین و ثواب این سیزده رکعت نماز را  
بارواح جمیع اولیا و پدران و ماوران خود و جمیع امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
به بخشند تا حق سبحانه و تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز و بدین نظم  
گر یک بدهی تو ده دهند \* گر شام و بی سحر دهند \* هر ده بدی و بیام و مولا \*  
تا برود و دست ده دهند \* بلکه عوض هر یک هفتصد بدی و اگر خواهد بحساب بدی  
همچنان که حق سبحانه و تعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل

حقه امتت سبع سنابل فی کل سنبله مائتة حنة واللہ یصاعف علی یتساء  
 واللہ داسع عیلم واین ثوابا را نیز در راه و رضای خداے تعالی بار و حاج  
 آن جماعت بخشند و از فضل حق سبحانه تعالی و از درهای رحمت او طلب عنایت و  
 رحمت کنند بلکه از جزا و آزار طلبد رباعی از زندگیم بندگیے تست ہو کس  
 بر زنده و نان بیتو حراست نفس بدخواهند تو مقصود دل خود همه کس  
 جامی از تو همین ترا خواهد و بسن . انگاہ بندگی حق سبحانه و تعالی که از پی خود تلبیس  
 گرفته است متحول شود و اگر وقت تنگ باشد پیش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت  
 نماز گذارد و است اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق فعل  
 تسبیح گفتن در کار است گو یا در وقت ادای کرده است و اگر در سفر باشد و یقین و اندک که سحر  
 نخواهد یافت از اوّل شب گذارد و بخواب رود و اگر سحر بگاہ باشد در حالت اقامت  
 بجهت دفع غفلت اندکے تکیه کند بر دست راست و توجه قبله و باز پیش از صبح برخیزد  
 و طهارت تازه کند و سنت بامداد در خانه گذارد و بجهت روشنی اول این دعا را چنان بیکبار  
 بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال  
 و الاکرام یا لا اله الا انت اسالک ان تحیی قلبی سو و مع رفعت ادایا یا الله  
 یا الله یا الله انگاہ بسجده رود و فرض نجس را بجماعت گذارد و در جاسے نماز خود متوجه  
 قبله نشیند و بکریا با حضار پیرو خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک قد نیزه  
 بر آید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار  
 سورۃ اخلاص بخواند ثواب آن چنان باشد که صد برده خریدہ در راه رضای خداست  
 آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تمامه گذارده باشد و بعد از آن دو رکعت  
 نماز استخاره نیت کرده گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون  
 یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحانه تعالی طلب خیر کند و از دیار

توفیق طلبد حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر رود  
کاتب هسته کاتب نامه سیاه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که توبه کند  
دین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق باز گردد بعد از آن هر کار که داشته باشد  
از دنیوی و عقیبتی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر نشد از توبه پیر خود حاضر شود  
تا زمانی که آفتاب یک نیزه بر آید در آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت  
اوّل بعد از فاتحه و الشّمس و ضحیها و در دوم و الیل ذالینش و در سوم و الضحی  
و در چهارم الف شرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر دو نوبت دست دهد  
تا دوازده رکعت رکعت سست حضرت مولانا یعقوب چرخ قدس سره در انسیه  
نوشته اند که پنجاه مرتبه صلّی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را دوازده  
رکعت گذارد حق سبحانه و تعالی در بهشت قصری از زر و نقره بر او بنا کند بعد  
از نماز چاشت سر بسجده نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر و غیریت  
ست از دل خدایت بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت که طهارت  
شکند زود وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که اینچنین از آداب طریق است  
و دوام وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود بجماعت ادا کرده  
شود سه نوبت کلمه بازگشت مبنی و بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر بخواند  
تا بر مضمون حدیث نبوی صلّی الله علیه و سلم عمل کرده باشد یعنی بکفایت  
علی قلبه حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مره و دیگر هر چه  
اهتمام نماید که تا وقت نماز خفتن خود را از گفتن بالا یعنی نگاه دارد و بند کرے که  
جائز است مشغول باشد و اجر آنرا بضمون ان الله لا یضیع اجر المحسنین  
از بحق سبحانه و تعالی چشم دارد و این اعمال مبنی بر پیرست تا ماده مستعد  
سهل شود و نگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت

حاصل شده احراج کند خلاص یابد بدان اسے طالب صادق هرگاه که باین  
 دولت مشرف شود زنهار هزار زنهار که از مصاحبت و هم نشینی بدین  
 کتی بلکه گفتگو نیز بشنخ و با مریدان دیگر نکنی اگر چه آن شیخ همه پیران کس باشد  
 مگر با جازت پیر خود چرا که در هم نشینی ایشان ضرر نماند نقصانها بسیار باینکس  
 عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کسان و از ان جلایسته  
 که غیر ازینها باشند بطریق اولی اجتناب نماید و السلام

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسولہ الکریم کہ دین ہنگام خیر و برکت الضمام نسخہ  
 معتبرہ نافعہ یعنی الفاس فیفسہ من تالیفات حضرت کاشف الاسرار زین  
 الابرار خواجہ علیہ السلام الاحرار قدس السلام سر ہم الی یوم القرار بر اسے افادات  
 طالبین حسب اسرار شائقین حلیہ الطباع پوشیدہ مسرت بخش  
 دیدہ نظار گیان گردید و در دماغ ناظرین معرفت قرین  
 ہوا سے خریداریش بسر پیچیدہ اکھبر  
 علی ہذا الانعام للمزید فقط  
 کتبہ محمد محبوب علی

عفی عنہ

# آغاز رساله شریفه

خواجہ عزیزان علی راہبختی قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين  
 اے دوست خدا زادک اللہ تعالیٰ صدقاً و یقیناً و دو لئاً و اقبالاً عزاً و جللاً کہ  
 روندہ راہ را وہ شیطانی گاہ داشتنی است شرط اول آنست کہ با طہارت باشد و  
 طہارت بر چہار انواع است طہارت ظاہرست و طہارت باطن و طہارت دل و طہارت  
 سر طہارت ظاہر معلوم خاص عامست ولیکن در پاکی و طہالی آب تا امکانست احتیاط  
 باید کرد و در پاکی جامہ کہ اثر بسیار دارد و طہارت باطن از لقمہ حرام و مشروب حرام  
 کہ در حدیث آردہ است کہ ہر کہ یک لقمہ حرام خورد چہل روز نہ فریضہ او قبول است  
 و نہ نافلہ او و نہ وعای و مستجاب و طہارت دل از صفات ناپسندیدہ و از غل و غش  
 و کینہ و حسد و بکر و خیانت و بطن و عداوت و محبت دنیا ظاہر کہ منظور نظر  
 خلق است تا پاک نئے شود نماز و طاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک  
 نشود بد و لغت محبت و عشق الہی مشرف نگردد و طہارت سر از توجہ کردن است بغرض  
 سبحانہ شہر و مہم خاموشی زبان است از کلام ناشایست و مشغول داشتن  
 آن بقرات قرآن و امر معروف و نہی منکر و اصلاح آدمیان و آموزش علم و آموزانیدن

که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هَلْ يَكِبُ النَّاسُ عَلَىٰ مَنَاحِرِهِمْ وَتَرَاهُمُ لِحَصَائِدِ  
 السِّنَنِ يَعْنِي أَدْمِيَانِ كَمَا تَرَأَتْ أَنْدَاخَةً يَشُونَ فِي رُؤْيَا زُرٍّ وَدِيَارٍ زَبَانِ  
 اِيْشَانِ سِتِّ رِبَاعِيٍّ اِيْزِدُ وَنَاكَرُ دَجْكَمَتِ تَنْ وَجَانِ وَدِهْرٍ عَضْوِيٍّ مَصْلَحَتِي كَرُو  
 نِهَانِ كَزْمَقْدَسِيٍّ نَدِيْدِهِ بُوِيٍّ زَرْزَبَانِ مَجْمُوسٍ نَمِيْكَرٍ وَبَرْزَنْدَانِ دِيْمَانِ چُونِ  
 مَرْحَمِ رَضِيٍّ اَشْرَعْتَهَا قَامُوشِيٍّ كَزِيْدِ حَقِّ تَقَالِيٍّ عَيْسِيٍّ عَلِيٍّ اِسْلَامِ رَاوِطِ طَلِيٍّ لَبَنِ دِرْآوَرِ  
 كَمَا قَالَ اَلْحَقُّ عِنْدَ اللّٰهِ اَنَا كَالِي الْكِتَابِ چُونِ مَرْحَمِ تَنْ قَامُوشِيٍّ كَزِيْدِ اَكْرَحِيٍّ تَقَالِيٍّ  
 عَيْسِيٍّ دِلْ رَا بَكُوِيَّايِ دِرْآوَرِ هَيْجِ عَجِيْبِ غَرِيْبِ نَبَا شَدِيدِ تَا مَرْحَمِ تَنْ عَرَفَةُ قَدْسِيٍّ نَمِيْكَرِ  
 بِالْفَتْحِ اِحْيَا حُوسِيٍّ جَانِ تَوَانِ بُوُوٍ دَجْزِ سِتِّ كِرَا بِلِ بَهْشَتِ رَا هَيْجِ حَسَرَتِ بَزَرْكَرِ اَزَانِ  
 نَيْسَتِ كَمَا لَحْظَةً بِرَا اِيْشَانِ كَزْمَتِ بَاشَدِ دَرْ دُنْيَا كَهْ دَرْ وَذِكْرِ حَقِّ تَقَالِيٍّ نَكْهَتِ بَاشَدِ  
 يَا بَرْبِنَا بِرِ سَلَمِ اِسْرَعِيٍّ سَلَمِ صَلَوَةِ كَلْفَتِ بَاشَدِ شَرْطِ سَوْحِ خُلُوتِ مَعْرَلَتِ اَزْخَلَقِ  
 تَا دِيْدِهِ دَرْ زَنَانِ نَا مَحْرَمِ تَهْ نَمَرُوكِ رَسُوْلِ صَلِيٍّ اَشْرَعِيٍّ وَسَلَمِ فَرْمُوْدِهِ اَنْدَكِ نَظَرِ دَرْ نَا مَحْرَمِ تِيْرِ  
 زِيْرِ اَلْوَدِ اَسْتِ چُو بَرْدِلِ رَسَدِ جَزْمَلَاكِ چُو بَاشَدِ چَا نَكِهْ خُسْرَتِ رَسَالَتِ صَلِيٍّ اَشْرَعِيٍّ وَسَلَمِ  
 فَرْمُوْدِهِ اَسْتِ اَلْظَرْ سَهْمِ مَسْمُوْمَتِ مَنِ سَهْمِ اَبْلِيْسِ زِيْرِ تِيْرِ مَكْرِ شِيَا طِيْنِ بِدِ  
 بِپُوشَشِ وَوِشْتِمْ هَلَاكِ كَرْدِيٍّ اَكْرِيْرِ كَارِ كَرِيْمِيٍّ چَا نَكِهْ دَرْ زَنَانِ نَا مَحْرَمِ نَظَرِ كَرْدَنِ  
 حَرَامِ سِتِّ دِرْ اَخِرِ دَانِ خَوْلِ صَوْرَتِ نِيْرِ نَشَا يَدِ نَظَرِ كَرْدَنِ كَهْ حَرَامِ سِتِّ قَالَ اَللّٰهُ تَعَالٰى  
 قُلْ لِلّٰهِ مَوْنَاتٌ يَخْصُصْنَ مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَيَكْتَفِلْنَ مِنْ وَجْهِهِ مَنْقُولِ سِتِّ  
 اَزْ رَسُوْلِ صَلِيٍّ اَشْرَعِيٍّ وَسَلَمِ كَهْ مَرْعَا نَشَبِ سَدِ لِقَهْ رَا رَضِيٍّ اَشْرَعِيٍّ اَعْنِ اِيْهَتَا دِيْدِ كَهْ  
 كَهْ نَانِ بِيْرُوْنِ آوَرْدِهِ بُوُو تَا بَدَرْ وِشْتِمْ بِدَرْ رَسُوْلِ صَلِيٍّ اَشْرَعِيٍّ وَسَلَمِ فَرْمُوْدَنْدِ كَهْ خُوْدِ  
 چِرَا بِيْرُوْنِ آوَرْدِيٍّ كَهْ اُوْمَرِ دَسْتِ اَمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ رَضِيٍّ اَشْرَعِيٍّ فَرْمُوْدِ كَهْ اِيْنِ دَرْ وِشْتِمْ  
 نَابِيْنَا سِتِّ حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلِيٍّ اَشْرَعِيٍّ وَسَلَمِ فَرْمُوْدَنْدِ اَكْرَاو تَا بِنَا سِتِّ تُوْبِنَا  
 وَهَرِ كَهْ حَلَالِ دَارِدِ وَيَا حُجُوْزِ دَارِدِ نَظَرِ نَا مَحْرَمِ كَرْدَنِ رَا خُوْفِ كَفَرِ سِتِّ دِيْكَرِ فَا كُنْ تِيْرِ



غزلت نگاهداشتن دست است از ناشایست گرفتن و فائده پای از نابایست رفتن  
 و فائده گوش از ناشنیدن که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده شدن  
 در پای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آینه دل دور کردن تا نقوش آخرت  
 بر تو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در و پر تو زنده ال تجلی شود و فریاد بر آرد  
 رباعی زان می خوردم که روح پیمانه اوست پیسته شده ام که عقل پیمانه اوست  
 دودی بمن آمد آتش در من زده زان شمع که آفتاب پروانه اوست شرط  
 چهارم روزه است فائده روزه تشبیه است با روحانیان محقر کردن نفس اماره  
 است خصوصیت الصوم لوانا اجزی به و ثواب نهایت انما توفی الصابر  
 اجرهم بغیر حساب راه گذر شیطان را گرفتن و سپهر حال کردن که الصوم خفته من النار  
 و در دل گریه ها شنیدن و بخشنودن و بدوشادمانی رسیدن که للصائم فرحتان  
 فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن حاصل کردن فائده روزه بسیار  
 و بشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه ربیع ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث  
 با سند صحیح که راوی روایت کرده است گفته است هر دو گوشت هم که بآد که اگر از فلان  
 نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است  
 که ذکر کرده شد به نیت نیت و آدینه و شنبه نیت صد ساله عبادت در دیوان عمل می  
 ثبت گردانند توفیق بآونش الله تعالی شرط پنجم ذکر است فاضل ترین اذکار گفتن  
 لا اله الا الله است لفظ بر توحید وجود هر که شاهنشاه است که او را سوسه عالم حقیقت  
 راه است هر نور یقین که آرد دل آگاه است دستش زبده و نیک جهان کوتاه است دین  
 پیش می بود نه از اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است ای خواجہ تراغم مجال جاه است  
 اندیشه باغ و باغ خرمن گاه است ماسوخگان عالم تجریدیم ما را غم لا اله الا الله است  
 و مرغ ذکر را دو بال و پر می باید تا پر باز کند بعد از آن پرواز که البیضاء الکلم یک پر حضور

ویک پراخلاص و دیگر بدایه حضور انگاه بی باشد یعنی دانند که حق تعالی دانا و بینا و شنواست  
 اگر بعد و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهد نه چاه و مال و نجیب  
 بدنیایا تعلق دارد و نه محقق طلبدار بهشت و جوار و قیصور و انهار و اشجار و آثار و در میان ذکر  
 گوید الهی مقصود من تویی از تو ترایم خواهم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله بیرون آید از دمان او مرغی سبز و مر ویرا بود بال سفید کل برز و یا قوت بر آید بر آسمان  
 تا برست رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مر او را که ساکت باش گوید چگونه  
 ساکت باشم تا که گویند من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید فرمان مرغ را که ساکت باش  
 باش که گویند تا آمرزیدم و آن فرشتگان شمانیز گواه باشید که سجالات زلات گویند این  
 مرغ را باب غفران محو گردانیدم حق تعالی هر آن جانور را هفتاد زبان که امت فرماید تا آمرزش  
 خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شود امتنا که وضد قسا آن جانور بیاید و دست  
 گویند خود را بگیر و پرو تا بهشت ولیکن تلقین از هر دوسه باید گرفتن که او را اجازت  
 یابد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نه ترکش باید گرفتن قوله تعالی  
 یا ایها الذین آمنوا اذکر الله ذکر اکتیر از خبرست که روزی  
 هزار اندر هزار نفس زده می شود و مرور از نفس سوال خواهند کرد که بر چه آورده و بر چه  
 فرو آورده و رباعی زهر نفس بقیامت شمار خواهد بود گنه گنه مکن که گنه گار  
 خوار خواهد بود با سوار که فردا پیاده خواهد شد با پیاده که فردا سوار خواهد بود  
 پس بنده را باید که نفسها را که بیهوده بر آورده است قضا کند و این است  
 تا صاحب بیعت نشود و تهمایان را نشاید گشتن سر یکبار با تو دارم در نامه چون تویم  
 اسرافاش گردان کاکاس سر بریده شرط ششم نگا داشت خاطر بسته  
 خاطر چهارم تسم است خاطر رحمانی و خاطر ملکاتی و خاطر شیطان و خاطر نفسانی خاطر  
 رحمانی تنبیه غفلت است و خاطر ملکاتی ترغیب طاعت است و خاطر شیطان ترغیب معصیت است

و خاطر نفسانی مطالبه شهوات است و رونده راه را خاطر می که پیدا میشود و در وقت ذکر باید  
 که نفی کند و بر کار باشد تا روشن شود که قبول کردن است یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کند  
 گوید خداوند ایدانی که نمیدانم و میدانم که میدانی آنچه خیر است آن کرامت فرماید و اگر  
 دعا خواند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل  
 باطلا وارزقنا اجتنابه لا تكلنا الى انفسنا ولا اقل من ذلك وكن لنا واليا  
 وحافظا وناصرا وعلونا ومعينا وعلی كل خیر ذلیلا وملتقا و مؤیدا بنا  
 اتنا و من حضرنا و من غاب عنا و كل مومن و مومنة فی الدار برحمته یا واسع  
 المنفرة و یا ارحم الراحمین شرط هشتم رضا و اذن سنتی که خدا تعالی و توکل و تقوی  
 هم ازین باب است در سر و جهر و شدت در خا و در کمیان خوف و رجا باید بود در جمیع احوال چون  
 بگری و در جمعی و غفوری و ستارای حق تعالی نظر کند رجا قوت گیرد و چون بقماری و در شدت  
 العتابی نظر کند خوف قوت گیرد و چون بر توفیق شود بنده را رجا پیدا شود که اگر خواست داد  
 و اگر خواستی توفیق نداده است توفیق عزیز است بهر کس ندهند و این گوهر ناسفته بهر  
 ندهنده و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود بنده به آن بهر که بتقصیر خویش  
 عذر بدرگاه خدا آورد و در نه سر او را خداوند بخشاید کس نتواند که بجا آورد و توفیر او در دنیا  
 نیست که در میان خوف و رجا باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعت و حضرتش و اقامت من ارچه  
 در جمیع معصیت از اوالاتیاس است این مباحث خواج و نویسنده هم نشود اسلام در میان خوف  
 و رجا بود و شرط هشتم اختیار صحبت صالحانست و بجران مفسدان هر ضعیفگان را در پیر  
 حجاب باید بود و تا نظر بر ناجرم نیفتد و ناجرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیز نیست باعی  
 باهر که نشستی و نشد جمع دلت و ز تو نیز بهیز رحمت آب و گلت از صحبت او اگر تیر انگی  
 بهرگز نکند روح عزیزین بجلت شرط نهم بیداریست و در و ک فواید بسیار است  
 اول تحقق باخلاق الله لا تاخذ سنة ولا نوم گفتیم بچند مرتبه بصلوات بسم

گفتا که مخلوق با خلاق است و شب فاخته عاشق است که راز و نیاز بحضرت بی نیاز  
عرضه میدارند بی تنویش از غیار سه از صبح وجود بخیر بودیدم، آنجا که من حق تو بودیم هم  
در روز اگر کسی نیامد محرم به شب هست و نعمت هست مرا پیش هم خم به هر دو تو و سعادتی  
که سالکان راه یافتند در شب یافتند دولت بگی خواجهی خیر و شب زنده داره خفته نایمان  
بود دولت به بیداران رسد، شش و هفت گاه شست لقمه است باید که لقمه حلال پاک بود و این  
از جمله فریضه است قال الله تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله  
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جز است نیز جزو سی حلال طلب کردن است باقی  
همه عبادت یک جز است حلال آنست که بوقت نورزدین او بخدای عاصی نشود و طلب  
آنست که بوقت خوردن او بریت قوه طاعت باشد و چون حلال پاک بود و اسراف نکند  
سه اگر چه خدا گفت کلوا و اشربوا از پی آن گفت ملا تر فواد و چون خورد باید که با ذکر بود  
اگر بغفلت خورد و بیچنان بود که در بیجه پس بل می خورد کلا تا کلوا اما الم یذکر اسم الله علیه  
ظاهر آیه تقاضا می کند و چون خورد با غافلان همگام نشود و با عی نشین باید که صحبت  
به اگر چه پاک تر است و کند به اتفاق به بدان بزرگی راه دره ابرنا پدید کند گوهر از نقصان  
ره مطلب نه نماند این مایه کاسی دارد و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود و با  
غفلت و تیرگی نشود که خواجه حضرت صلوات الله علیه و سلامه بر نزد یک خواجه خواجگان  
خواجه عبدالخالق عجمی و الی قدس الله تعالی روح آمدند سفر حاضر ساختند خواجه حضرت  
صلوات الله علیه و سلامه خوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است به طهارت بوده است  
این لقمه لائق خلق نیست رزقا الله و لجمع عجینا حلالا طیبا ایدین ببلع الیه

نعت الرسالة الشریفه من خواجه عزیزان علی مرتضی  
قدس سره

آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخي قدس سره که مسمی بآله انبیه است

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد و شما منبع ارض و سما را که جنس انفس از منظر انواع کمالات گردانید و انبیاء  
اولیا را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰۃ و السلام درین باب  
بمزیار شاد بر همه نشان تفصیل کرد و امت اورا نیز بنابرین بهترین اعم گردانید و  
بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهره و باطنه  
اورا گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ  
غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر کس که از سعادت متابعت اوروی بتافت بشقاوت ابدیه  
ستهلک شد که قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
الْكَافِرِينَ پس هر که خواهد که نخلعت ولایت خاصه شرف شود ویرا از متابعت  
او پاره نباشد بنا بر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الجرجانی  
لا زال جد کجده محمود انخواست که شمه از سیرت و طریقت ستقیمه که بوسه  
رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و المسلمین قطب المشایخ و اللاولیا فی العالمین  
خواجه بهار الحق و الدین المشتهر المعروف بفتح شبنم رحمه الله تعالی علیه در قید کتاب

آورده تا فوائد آن بر دوزگار ماند و سبب شد اصحاب احباب باشد و ذکر سلسله  
 و احوال عجیب ایشان را بعضی لطیف اختصار کرده شد فاما آنچه نیست جزیه ترتیب  
 کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بیغایت داعیه طلب درین فقر پیدا  
 شد و قائم ضلّ الهی بحضرت ایشان رسید و بجای ملازمت ایشان میگردم و بکرم  
 عام ایشان التفات می یافتم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند  
 و کامل تحمل اند بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره و افول بکلام الله کردم این آیت آمد  
 که اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فِيمَا هَدَى لَهُ ذَرْفًا ابَاوَاكَ مَسْكَنَ اَيْنَ فُقِيرٍ يُوَدِّ  
 مَتَوَجِّهٍ مَرَّارِ شَيْخٍ عَالِمٍ سَيِّدِ الْحَقِّ وَالْدِّينِ الْبَاخِرِزِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 ناگاه بیک قبول الهی در رسید و بقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان کردم  
 چون بقریه کو تکاب هند و آن که منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را بر سر راه  
 منتظر دیدم تلطف و احسان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و بهیبت  
 ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتم العلم علما علم القلب ذلك  
 علم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان ذلك حجة على بن آدم اميد يست که از علم  
 باطن نصیبی بهر سو فرمودند و حديث اَدِ اجالسْتُمْ اَهْلَ الْفِتْرِاقِ تَجْلِسُوهُمْ بِالْصِّدْقِ  
 وَاصْنَحُوا سِلْسِلَ الْقُلُوبِ يَدٌ حُلُوزٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَيَنْظُرُونَ اِلَى هَمِّكُمْ وَمَا يَزُومُ  
 امشب تا اشارت بچه شود تا بان عمل کنیم چون بآباد کردند گفتند مبارکباد که اشارت  
 بقبول شد و ما کس را قبول نمیکنیم و اگر میکنیم ویر قبول میکنیم فاما تا هر کس چون آید و وقت  
 باشد سلسله مشایخ خود را بخواجه عبدالحق عجل وانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را  
 بوقت عدوی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجه عبدالحق  
 عجل وانی در پیش یکی از کبیر امولانا صدر الدین تفسیر میخواند باین آیه رسید که  
 اَذْعُوْرَ بَعْضَكُمْ تَصْرَعًا وَحَصِيَّةً که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را فرموده است

اگر ادوات حق سبحانه و تعالی باشد بتورسید بعد از آن یکی از بندگان خاص خداست چنانکه  
 بنواصیه عبدالحق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهورست که آن بنده بزرگ  
 خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعد از چند وقت در ملازمت ایشان مخفی بودم  
 تا غایتی که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتورسیده است  
 به بندگان خداست تعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع  
 سینه باز گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث است  
 ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه و چون از بخارا در حال افتاد بشهر کاشان  
 سبز رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان رسید خاطر مجروح  
 و محزون شد و خوف عظیم متولی شد که فعوذ بالله مباد که باز بعالی طبیعت میل افتد  
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند و این آیه  
 را خواندند و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَكُنْ مَكَاتٍ  
 أَوْ قُلِ انْقَلَبْتُ عَلَىٰ عَقْبَيْ ۖ إِنَّهُ و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد  
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز روح  
 ایشان را دیدم که میگویند قال زید بن الحارثه الدین احدنا نسقم که اجازت  
 نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داعی حضرت  
 رسول الله بود صلی الله علیه و سلم یعنی پسر خوانده رسول بود صلی الله علیه و سلم  
 حضرت خواجگان ماقدر الله را و احم طالبان را بفرزنده قبول میکنند پس  
 اصحاب ایشان ادعای ایشان باشند و الله اعلم و در کثرت و در ایشان را در وقت دیدم  
 گفتیم ما شمار آورده قیامت بجه یا بم فرمودند بتشریع یعنی عمل کردن بشریعت ازین  
 بشارت اشارت شد با آنچه در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت  
 عمل کردن بآیات قرآن و احادیث معتبره و طلب کردن تعجیل از ان عمل و رعایت تقوی

و در دو شریعه و قدم برون در عریضت و عمل کردن سنت جماعت و اجتناب از بدعت  
 بود چون در بخارا اجازت میکردند بر طلبت خواجه علامه الدین عطار رحمته الله علیه  
 من الملک البحار فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب پارس  
 چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشان را بر همه کس نهایت نبود علی الخصوص  
 باین فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خوشم با امتثال امری که خواجه  
 ما رحمه الله فرموده اند که انچه از ما بتور سیده است بدیگر کسی برسان نقد حال بکنیم  
 بطریق خطاب مر حاضران را و کتاب مرغابیان را و این فقیر خود راستی این نمیداند قائما  
 اعتقاد اینست که اشارت به حکمت نموده باشد تو چشم خویش را دیدن می آموز  
 فلکسار است گردیدن می آموز و از روح مقدس ایشان ستیغید میشدم و درین کار  
 عظیم یک ازان امور که فرمودند دوام و وضو بود و ذکر مداومت بر وقت اقله بود  
 و ذکر اشارت بود بنمازهای نافله در اوقات تشریفه و این مصیبت ما را و فوائد آن بیان  
 کرده شد و بعضی از فوائد ایشان و فوائد خواجه علامه الدین رحمهم الله تعالی آورده شد  
 بعون خالق الکلون بدانکه حضرت خواجه باریا قدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول  
 بفرز مدی رشیح طریقت خواجه محمد بابا سمای بود و ایشان را از حضرت خواجه علی ایتمی  
 و ایشان را از حضرت خواجه محمد ابوالخیر لغوی و ایشان را از حضرت خواجه عارف ریوگری  
 و ایشان را از حضرت خواجه عبدالخالق عجمدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابوال  
 یعقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابوالعلی فارمدی که میر شیخ  
 امام غفرانی هم بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم گرگانی و میر شیخ  
 ابوالقاسم گرگانی را در تصوف انتساب به شیخ جنید بسبه واسطه میرسد و دیگر شیخ  
 ابوالعلی فاه مدی را انتساب به شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را سلطان اعرافین بایزید  
 بسطامی و ایشان را امام جعفر صادق و ایشان را بپدر خود امام محمد باقر و ایشان را



به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهدا امیر المؤمنین حسین  
 و ایشان را به پدر خود امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ایشان را  
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را  
 انتساب در علم باطن به پدر مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار  
 تابعین بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است و سلمان را  
 با وجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن با ابوبکر  
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه نراق قدس سره تعالی ارواحهم  
 در تصوف نسبت به چهار وجه است یکی بحضرت خواجه خضر را و الله تعالی علما و حکماء  
 دوم بحضرت شیخ جنید سوم بساطان العارفين سلطان بازید و بحضرت امیر المؤمنین  
 ابوبکر صدیق و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را نمک مشایخ  
 می نامند و فضیلت دوام وضو خواجه مار حنم الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت  
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند لا یواطی علی الوضوء  
 الا مومن یعنی همیشه بوضو تواند بود مگر کسی که مومن باشد قال الله تعالی  
 فیہ رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المظہرین یعنی در مسجد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یا در مسجد قیام و آنند که دوست میدارند خود را که پاک سازند  
 از نجاست بخلو و باز باب بشوید و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را  
 بغسل کردن پاک کنند از نجاست و حیثیت لبش خواب نزود و خدا اینها  
 دوست میدارد آنکس که پاک سازد از نجاست و آنست که در طهارت  
 ساختن و خود را پاک داشتن دوستی خدا تعالی حاصل آید و سعادت خوشتر ازین  
 باشد که نبیند دوستی خدا تعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا  
 توضاء المومن غسل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظرا لیه

بعینه مع الماء واداعیل ید که حرج می ید که کل حطیة بطشتها  
 ید که مع الماء واداعیل رجليه حرج کل حطیة متبیتها رجلاهم  
 الماء حتی ینخرج نقیما من الدنیا یعنی رسول صلی السریه وسلم فرمود که چون  
 وضو سازد بنده مومن و بشوید روی خود را بیرون آید بآب از دست و پایی  
 وی هر گز نهی که بدست و پای کرده باشد تا پاک شود از گناہان و بطهارت ظاهر  
 طهارت باطن کند و در وقت سیستن بر عنقوی کلمه هاوت را بخواند و سواک را  
 بضرورت ترک نکند که ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اشهد ان لا اله  
 الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین  
 و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من الصالحین رسول صلی السریه وسلم  
 فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کتاده شود بروی پشت و بر پشت کمر  
 هر دو که خواهد در آید و ایستاده شود از آب وضو پاره بپاشد و گوید اللهم  
 ید و املک و اشفه شفاک و اعصم من الهم و الهم و الهم و الهم و الهم و الهم  
 بعد از آن دو رکعت تحیت وضو بگذارد و بعد از آن بجا سن شانه کند و آغاز بآورد  
 راست کند بعضی از مفسران گفته اند درین آیه یا ای آدم خلد از میتکم مراد ازین  
 زمیت محاسن شانه کردن است و درین دو رکعت نماز نفی خاطر کند و بطاهر و باطن  
 متوجه باین نماز باشد رسول صلی السریه وسلم فرمود ما من مسلم یتوضا فحسن  
 الوضوء حقه یقوم بصله رکعتین مقبلا علیهما و وجهه الا و حب الحنة یعنی  
 هر مسلمانی که وضو سازد وضو را نیکو سازد یعنی فرائض و سنن و آداب بجا آورد  
 پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد و بخوبی تمام نیست جزای وی مگر بهشت و حضرت  
 خواجہ بہار الدین رحمۃ السریه می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز و احکام  
 مشغول دارد و این بر نسبت مہدی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه گفته اند در همه اوقات بگذارد شیخ محی الدین  
 اعرابی رحمه الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بجز سب علمای ماسوا حق  
 است و بعد از نماز سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحى القيوم والتوب  
 اليه به نیت توبه از گناهان و دعا کند و شب و روز باید که با طهارت بود و  
 بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات  
 طاهرا في شعار طاهر مات في شعاره ملك فلا يستيقظ ساعة  
 من الليل الا قال الملك اللهم اغفر عبدك فلا نأناخه قل مات  
 طاهرا یعنی هر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک و سب باشد فرشته  
 هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته و سب را از خدای تعالی  
 آمرزشش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النائم الطاهر  
 كالقائم الصائم یعنی خواب کس که خواب رود بطهارت همچو ثواب  
 روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بجهت ضرورت جنب خواب نزد و رسول  
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائكة فی بیت فیہ الصلوة  
 والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در و سب صورت  
 و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود و در جامه خواب متوجه قبله  
 بنشیند و آیه الکرسی و آمن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو کعبه  
 دست بدو بر همه اعضای خود ببالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم  
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحى القيوم والتوب  
 اليه در حدیث است که هر که در وقت نختن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان  
 ویرایا مرزود و بزرگتر مشغول باشد تا غایتی که خواب بروی غلبه کند بعد از آن بدست  
 راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهاد و سه بار بگوید

اللهم انى اسلمت نفسي اليك ووجهك وجهي اليك وفوضت امرى  
اليك والمخات ظهري اليك رعية ورهبة اليك لا ملجأ ولا منجأ  
منك الا اليك امت نكتادك الذى انزلت نبيك الله  
ارسلت اللهم التضي في حب الشناعات الساك واستغنى باحداك  
عمال اليك الذى تقرى اليك رعاء ويتعدى من سخطك بعدا اللهم  
لا تؤمى مكر ماك ولا تؤل عيرك ولا تنسى ذكرك ولا تجعل  
من العاقلين قال النبي صلى الله عليه وسلم يا فلان اداويت الى امر الله  
فقل اللهم الى اسلمت نفسي اليك الى قوله ارسلت فاباك ان مسمت  
في ليلك امسيت على الفطرة اى على الدين الحق وان اصحيت اصحيت  
حدا هذا حديث اخرجته البخارى وعبرة من الايمته ويزكر مشغول شود  
تا بخواب رود هر بار كه بيدار شود بذكر مشغول شود تا بخواب رود ونوم العالم  
اشارات بان نوع خواب است والله تعالى الموفق في قضيات ذكر حبيب  
مكيبه مخصوصين من خلق راجاه ماوقوف عدوى گفتندى سيند وند كه در  
حديث است احموا وضوء كمال طهارت ظاهرو باطن حال آيد از بهر  
صحتاى مد چون حسد و عداوت و نخل دوستى هر چه بكي باشد بر محبت مولا يعنى  
ودان محبت هو الله تعالى آرام گير و چون دل از صفتهاي بد پاك شود و بصفتها  
سك آراست شود و سالم شود و از ملاقات اين جهان خلاص تواند يافت مگر بمل  
سالم قال الله تعالى عوم لا يرفع سال ولا ينون الا امر الله بقلب  
سليم يعنى در روز قيامت ما لها و پيران بكنه پنهان نفع تواند رسانيدن  
مگر آن كس كه در جهان مشا بدل سالم بپايد كه آن كس بر رحمت حق و اسل شود و بسبب  
دل سالم و صفت دل امنت كه گفته اند نه غيبت خانه دل راز غيبت

کرده ام خالی که غیرت رانمی شاید درین خلوت سرافقتن و کبر گفتند که  
 مقصود از همه عبادتها ذکر است فکر چون جان است و همه عبادت ها چون قالب  
 اگر در عبادتها از حضرت او غافل باشد ان فائده ندهد و خواجۀ ماحمیه العریضه  
 میفرمودند که چون این بریت را تقوید نویسد بجا صحت یا بد الشار البدر تعالی  
 ۵ تاروی ترا بدیدم اسے شمع طراز ۵ نے کار کنم نه روزہ دارم نه نماز ۵ چون تو بوم  
 فجار من جملہ نماز ۵ و بری تو بوم نماز من جملہ فجار ۵ بدانکہ در فکرے کہ اخلاص نباشد  
 چندان فائده و نتیجہ نہ بد قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم قال لا اله الا  
 اللہ محمد رسول اللہ باخلاص در بہشت در آید پرسیدہ شد کہ اخلاص این کلمہ  
 طیبہ چیست رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ اخلاص وے آنست کہ گویندہ خود را  
 از حرامها باز دارد بہرکت گفتن این کلمہ دل دی بصلح آید و استقامت در احوال و  
 افعال و احوال او پیدا آید چون استقامت ظاہرہ و باطنہ حاصل ید جمیع سعادت  
 ابدیت میسر شود قال اللہ تعالی ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا بدرستے  
 و راستی آن کسانی کہ گفتند کہ پروردگار ما اللہ تعالی است و ایمان آوردند گفتن  
 لا اله الا اللہ باشد اطاعت آن پس راست شوند ظاہر او باطن او و نتیجہ گفتن این کلمہ  
 حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاہریت یعنی حد و دظاہر شریعت و  
 استقامت باطنہ کہ آن عبارت است از ایمان حقیقی کہ خواجہ ماحمیه البدر انرا تفسیر  
 کرده اند بیاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت کہ دل مشغول گرداند از حضرت  
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد تنزل علیہم الملائکۃ فرود آید بر ایشان  
 در وقت رفتن ایشان از ینجهان فرشتگان رحمت بگویند بایشان کہ لا تخافوا  
 و لا تحزنوا مرید از عذاب آنجهان و غمناک مشوید بوفت شدن راحتہای  
 اینجهان و البشر بالجنة التي كنتم توعدون البشارت شوید از ان بہشت

که وعده کرده شده بودید بان و بگویند آن مرشدگان مرین مومن را محو اولیاء کمر  
 الحیوة الدنیا ما یم دوستان شما درین سراگویند آن فرشتگان مرین مومن را  
 و لکم فیها ما تستلهم الفسکم و لکم دیها ما تدعون نزل من جود  
 رحیم مرشما راست ایچه آرزو برودید و جمیع این نعمتها نزل باشد از نیکام مرزنده  
 و نیک رحم کننده مرشما را نزول محضر را گویند که پیش همان بیارند و بعد از آن بگفت  
 و گر کنند و همه نعمتها و جنت ما حاضر باشد نسبت تقای همچون حضرت باری تعالی  
 و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله تعالی  
 و قلته عاقل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هر که الله گوید و دل و سه  
 از رعایت احکام الله عاقل باشد خصم و سه در آن جهان الله تعالی باشد و  
 و فضیلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و محل همه اینست که یاد کرده شد  
 و الله تعالی اعلم و فائده تمام و قتیکه از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد  
 و خواجه با رحمة الله علیه میفرمودند که کسان که بار شاد و تلقین مشغول اند سه نوع اند  
 کامل کمال و کامل مقلد و کامل بحال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب المشایخ  
 خواجه محمد علی حکیم ترندی رحمه الله تعالی گفته اند که سه را از ولایت بی چهار  
 و انگ نصیب باشد و کامل مکمل نورانی است و نور بخش است و کامل نورانی  
 است و لیکن نور بخش نیست و مقلد که به تلقین شیخ کاری می کند و اگر باذن  
 شیخ کامل مکمل باشد نیز امید داری هست فاما فائده در آنست که یقین از کامل  
 بحال باشد و آن حکم وجود گیرد و گفته اند قطب می باید یا خلیفه قطب بهر حال  
 که باشد دائم بذکر مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند و همه اوقات  
 خود را مصروف بذکر و اراد علی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر را فرموده  
 بودند عارف روحی فرماید رباعی از ذکر نمی نور فراید مراد در راه حقیقت آید

گمراهان، هر صبح نماز شام و در خود ساز و خوش گفتن لا اله الا الله را با یاد و شبانه  
 بذكر مشغول بود و از چله ذکران بودند از غافلان بحکم این آیه که و اذکر ربك تضرعا  
 و خيفة و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من  
 الغافلین و یا و کن اے محمد پروردگار خود را بسکینیت و تصرع لے آواز بلند  
 در یاد و شبانه نگاه و مباحث اے محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند  
 که مراد از غدو و اصل غشب روز است یعنی علی الدوام بذكر خفیه مشغول باش بدانکه  
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر بذكر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بذكر خفیه  
 آمده است چنانکه درین آیه دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیه  
 یعنی بخوانید پروردگار را بسکینیت و تصرع و آهسته اند لا یحب للمعتدین بدستی  
 و راستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانی را که از حد و رگدزد و آواز بلند کنند  
 و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی  
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در سفر بودند بالای بلندی برآمدند تکبیر تمهیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله  
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصحا  
 و لا غائباً انکم تدعون سمیعاً قریباً و هو معکم اے مردمان نگه دارید  
 بر نفسهای منان نغره مزنید در دلهای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب است  
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر این  
 دلائل بسیار است بنا برین علما گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفتند  
 ذکر خفیه اولی است نغره کم کن زیرا که نزدیک است ماه که از نزدیکی گمان آید حصول  
 و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف عدو سے دل زود و اگر شود و از حضرت  
 خواجہ سماع دارم که میگویند دل چو ماهی و ذکر چون آبست و زندگی

دل بند کرو بایست به و چون دل را که شود و عدالت او ظهور کند بعد از آن بوقوف  
 قلبی مشغول باید بود و فوائد آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجہ رحمہ اللہ سماع  
 داریم کہ میگفتند الذکر ارفع العقله فاذا ارفع العقله فانتبه الک  
 ذکر و ورشدن غفلت است چون غفلت دور شد مردی اگر بشد اگر چه خاموش  
 باشد بیخود بود و در عایت و قوف قلبی هم است در تمام احوال در خوردن و خفتن  
 و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت و بیاض و نماز گذاردن و قرآن خواندن  
 و کنایت کردن و پیش و عقب گفتن باید کہ یک چشم زدن بغافل نباشد تا مقصود  
 حاصل آید و کہ گفته اند من عمض علیہ من اللہ غمضۃ لا یصل الیہ  
 طول جمیع الیہ ہر کہ یک چشم زدن از خدای تعالی بغافل شود یا بخی مقصود است  
 نرسد در عمر دراز و گاہ شستن باطن کار مشکل است فایا بعین است حق تعالی و  
 بر بیت خاصان حق زود میسر شود و میسر است بے عین است حق و خاصان حق  
 کہ ملک باشد سیاه سبیش ورق و در صحبت و پستان خدای تعالی کہ ہم سبق  
 باشند و منکر یکدیگر نباشند و شایستگی صحبت نگاہ دارند زود میسر شود و یک گفتات  
 باطن شیخ کامل کامل تصنیف باطن حاصل آید کہ بر ریاضات کثیر حاصل نماید چنانکہ  
 عارف رومی گوید **ایکے** میریز دید یک نظر تیش فین باطنیہ نرند بر و تمہ  
 و سخره کند بر جلہ و سخن شیخ ابو یوسف بعدانی است قدس سرہ العزیز یا صحوا  
 مع اللہ فارجع تطیفوا اصحوا مع من یصح مع اللہ یعنی صحبت  
 با خدا تعالی دارید و اگر میسر نشود شمارا با خدا تعالی بس صحبت با کسی کہ مصداق  
 است با خدا تعالی و خواجہ علامہ الدین غفر تر بنہ می گفتند کہ بمعنی بعد از فنا و است  
 و ہر و اگر نتوانید صحبت با خدا تعالی در شستن صحبت با اہل فناء دارید و درین  
 حدیث کہ ادا تحریر فی اکامور فاستعلنوا یا اہل القبور نیز می گفتند کہ



اشارت به صحبت اهل فناست فاما اگر از بهر دفع ملامت اغراض فاسده و جمع  
دنیا و استمال اهل دنیا باشد از ان صحبت خدر باید کرد و سخن خواجه عبدالخالق  
عجودانی است رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در  
صحبت بناتن مشغول می باشی بد نظایر از مالا یعنی نیز خدر کنیدی و علامت صحت  
صحبت بناتن آنست که در وی فیض روحانی بدل تنده برسد و از ماسوی خلاص  
یابد چنانکه گفته اند رباعی / با هر که نشستی و نشد هیچ دلت / و ز تو نه میرد ز جنت  
آب گشت / ز نه از صحبتش گریزان می باش / و ز نه نکند روح عزیزان بجنت / و چنان  
رضی الله عنهم گفتندی خرید یکدیگر را تعالو انجلس فتوب من ساعة بنیاید تا نشینیم  
و یک ساعت یا میان حقیقی مشرف شویم که نفی ماسوی است و فوائد صحبت و نشان  
خدای تعالی بسیار / نار خندان باغ را خندان کنند / صحبت مردانست از مردان کنند  
و چون بوقوف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در ذکر است حاصل شود و چشم بصیرت  
کشاده شود و بارگاه دل از خار اغیار خالی شود و دوزخ و اگر در محبت فنا محو شود و  
بمقتضای فاذکر و نه اذکر که شرف مذکور می شرف شود بحکم و عده  
لا یسعی ارضی ولا سمانی و لکن بیسعی قلب عبیدی المومن جمال سلطان  
الا الله تجلی کند و ذکر سالم از اسم مسمی مشغول شود و اشتغال با اسم بطریق رسم  
بمنزله غفلت است روزی در صحبت خواجه با قدس بن ابی روضه یکی از اصحاب سلوک  
به او از ایند الله گفت خواجه گفتند این چه غفلت است اعلم من علم و فهم  
من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبر رسیدند که در بهشت ذکر خواهد بود  
جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماید و چون غفلت در بهشت  
خواهد بود پس همه ذکر باشد بعد از ان گفت سخن اهل تحقیق است کفای حویا  
ان انما حیث ذابا کانی بعد او کانت غائب یعنی گناه است که من در ذکر و مناجات

ترا بر زبان یاد کنم یعنی بچشور زیرا که من از علم حضرت تو دوریستم و تو غائب  
نیستی اشاره باین آیه که و نحن اقرب الیه من جبل الوردیل و دور و قوت عدد  
و قلبی باختیار چشم فراز میزند و سرگردن شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است  
و خواجہ رحمۃ اللہ علیہ ازین منع میگردند و از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ منقول است  
که مروی را دید که سرگردن شیب انداخته بود و گفت یا رجل ارفع عنک  
یعنی اے مرد گردنت برادر چنان مے باید که هیچکس از اہل مجلس نداند حال او را  
بعضی از کبر گفته اند الصوفی ہوا الکائن البائن یعنی صوفی آنکس است کہ  
کہ پنهان باشد و آشکارا یعنی بباطن بحق سبحانہ و تعالی مشغول باشد  
و بظاہر بخلق و خواجہ مارحمہ اللہ بسیاری گفتند از درون شیوا شنید  
زبردن بیگانه باش و اینچنین زیباروش کم مے بود اندر جہان مے مروان اثر  
بہمت دیدہ روندہ زان در رہ عشق بیج اثر پیدا نیست و وحی گفتند رب  
دانمند دقیق النظر صحبت و ششم ایشان با وجود کمال مرا نشناختند زیرا کہ  
چون بندہ برین صفتہ رسد شناخت و مے مشکل بود علی الخصوص اہل رسم و حقیقت  
و کرمی بوقوت قلبی میسر میشود بجائے میرسد کہ دل نیز نمیداند کہ بذکر مشغول است  
و سخن کبر است کہ اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه قائل و در حقایق تفسیر  
آورده است درین آیه کہ و اذ کبر ربک تضرعا و خیفۃ قال المحسن  
لا یطہر ذکرک لنفسک فقط لب عوضا و اشرف الذکر ما لا  
یشرح علیہ الا الحق و بعضی کبر گفته اند ذکر اللسان ہذا یان و ذکر  
القلب و سوسہ و این نسبت منتہیان باقدس و لرا گفتم بیا و ادشاد  
کنیم مے چون ہمہ او شدم کرا یاد کنیم حضرت خواجہ مارحمۃ اللہ علیہ گفتند کہ چون  
از سفر مبارک کعبہ راجعت افتاد بولایت طوس رسیدہ شد خواجہ علار الدین با صحب

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از ملک معز الدین حسین که والی هرات بود  
 مکتوبی بدست قاصد سے ہمارسید و مضمون مکتوب این بود کہ میخواہم کہ بشرف  
 ملاقات مشرف شویم و آمدن نامتضرست اگر عنان کرم بانی صوب متوجہ سازند  
 تمام بندہ نوازیست بموجب و اما السائل فلا تنفص و بمقتضای یاد او  
 و اذ آیت لی طالب الفکر لہ خادما متوجہ ہرات شدیم چون جلاک رسیدیم  
 پر سید کہ سنجے کہ بشما بطریق ارث از آباد و اجداد رسیدہ است گفتیم نے باز پرسید  
 کہ سماع و ذکر بلند میگویید و خلوت مے نشینید گفتیم نے گفت درویشان را اینہا  
 ہست چون است کہ شمارا نیست گفتیم جذبیہ عنایت حق سبحانہ تعالیٰ بمن رسید  
 و مر بفضل خودیہ سابقہ مجاہدین قبول کرد من باشارہ حقانیہ خلفائے خواجہ  
 عبد الخالق رحمۃ اللہ علیہ پیوستہ و ایشان را اصل ازین چیز بنا بودہ است  
 ملک فرمود چہ کار بودہ است گفتیم بظاہر بخلق باشند و بیاطن بحق ملک گفت  
 چنین دست و پد گفتیم آری حق تعالیٰ میفرماید رجال لا تلهیہم تجارت  
 ولا بیع عن ذکر اللہ و مے گفتند خلوت شہرت و شہرت آفت و سخن خواجگان  
 ماست کہ خلوت در انجمن سفر در وطن ہوش در دم نظر در قدم و مے گفتند  
 حضوری و ذوقی کہ در ذکر بلند و سماع حاصل مے شود و وام ندارد و مداومت  
 بوقوف قلبیہ بجز یہ می کشد و بجز یہ کار تمام نمی شود ع کر مے مجوسے الا ز آتش  
 درونی و ہو و موافق بیان نماز مای نافعہ حضرت خواجہ رحمہ اللہ بندہ را  
 فرمودند کہ پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و بان اشارہ بود یہ تہجد کہ بعضے  
 از کبر گفتہ اند کہ اول حال رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیش از صبح بیدار بودے  
 و نماز بگذاروی دور اول حال نماز تہجد بر ایشان فرض بودی و بعضے برین اند  
 کہ نماز تہجد در آخر عمر بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرض نمادہ بود بطریق نقل

می گذارد و بعضی می گویند که در آخر عمر نیز ایشان فرض بود قال سعدی  
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسُجِّدَ لَهُ فَكَانَ يَكْفُلُ الْيَتَامَىٰ وَكَانَ يُنْفِقُ مِنْ رِّبِّهِ مِمَّا كَرِهَ الْغَالِيْنَ  
بعضی از شب را بیدار و الهی می بخشد آن خواندن در نماز که فرضیه باشد مترایان  
نفل باشد مترایان که برگرد و پروردگار تو میر تراد و مقام محمود که آن تجلی  
ذاتی باشد یا مقام شفاعت مراد لیل و آخرین رایی مقام محمود و مجررا  
صلی الله علیه وسلم معبود بحق عز و جل بسبب اجمع در شب و در آیه دیگر  
وَرَبُّكَ يَأْتِيهِمُ الْمَوْتُ أَيُّهُمْ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و در خود پیغمبر کلیم قدس اللیل ایست خیر در شب  
عبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیار است قال الله تعالی  
الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَدْرُسُتِی و درستی که پرستگار این در این جهان  
باشد در بوستانها و چشمهای آب روان آنحدین یا الله هم ربطهم  
گیرند و باشند آن حسیر را که داوود باشند ایشان را پروردگار ایشان انهم  
که ایوا قبل ذلک محسنین بدرستی و راستی که بودند این خدا ترسان در دنیا  
نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کالوا قلیل من اللیل ما یجمعون بودند که  
در اندک از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند و یکایک بخار  
هم دستخوردن و در سحره آموزش خواستندی از گناهان در حدیث آمده است  
که سحره بسیار باید گفت اللهم اغفر لنا و انجنا و تب علينا ای  
ایست التواب الرحیم و در آیه فرمودت یا جودهم عن المضاجع یعنی  
بیکسوی و در پهلوی مومنان خدا ترسان از خوابگاه ایست شب بیداری باشند  
یدعون ربهم و میخوانند پروردگارشان را خوف و طمعا از برترین رخصه  
و طبع داشتن رحمت و عمارت قاهیم یعقون و آن چیزها را که روزی کرده  
ایم ایشان را نفقه می کنند و بر راه خداستعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسی از مخلوقات ما اخفی از خود من قره اعین آن چیز را که  
 پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جز از  
 صاحب آن و این معلوم و باشد آن در جهاد و غمها جزای عملهای ایشان و رسول  
 صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت عليكم بقيام الليل فانه دأب الصالحين  
 قبلكم وهو قرينة الربكم ومكفر السيئات ومنهيات عن الكلاثم  
 یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا و  
 رسل و اولیا شب بیدار بودند و مندمی شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را  
 و آن قربت و رحمت حق است و سبب کفارت گناهان است و سبب بازگشت  
 از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
 اقرب يكون من العبد في خوف الليل الاخر فان استطعت ان يلبث  
 ممن يذكر الله في تلك الساعة فكن يئتي نزديك ترین بودن رحمت خدا  
 به بندگان میانه شب است که بصبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از کسی که  
 یادی کند حضرت خدا تعالی را در آن وقت باش از ایشان و در فضیلت  
 شب خیزان احادیث بسیار است ادباً نرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم  
 در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شد ساول منوا که  
 کردی و وضو ساختی و بخواندی این آیه ان فی خلق السموات و الارض  
 و اختلاف الليل والنهار تا آخر سوره الحمد لله را این دعا بخوان اللهم  
 لك الحمد انت قيم السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت قيم  
 السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت الحق و وعدك الحق و  
 لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و مقسماتك  
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و عليك تكلت و اياك

انست و بایحاصحت والیک حاکمت فاعلم لما قدمت وما اخرت وما  
 اسریت وما اعطیت وما انت اعلم به معنی است المقدّم و انت الموحّر  
 لا اله الا الله بعد از آن دو اذ و در رکعت نماز بشش سلام بگذارد و اگر سه رکعت بکشد  
 یا دو رکعت باشد و در نماز تجمید بخواند حضرت عزیران رحمۃ الله گفتند که چون  
 سه رکعت جمع شود کار بند مومن برآید دل شیب و دل قرآن و دل بنده مومن  
 و اگر وقت تنگ باشد هر شت رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد  
 و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح بیدار سنت نماز بامداد  
 را در منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در  
 رکعت دوم فاتحه و قل هو الله احد البتة بخواند بعد از آن هفتاد بار استغفر الله  
 الذی لا اله الا هو الحی القيوم و التوب الیه بگوید و اگر شب بچاه باشد بعد از  
 تجمید و استغفار بسبق باطن ساعتی بدست راست روی سوئے قبله بکشد  
 کند باز طهارت نوسازد و از برائے سنت و فریضه نماز بامداد و در راه مسجد  
 بگوید استغفر الله من جمع ما کثر الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و چون  
 در مسجد در آید پای راست را پیش بندد و بگوید السلام علی اهل البیت اللهم  
 افتخر لی الواب رحمتک و چون نماز بامداد را ادا کند بر جائے خود بنشیند و بسبق  
 باطن مشغول گردد تا آفتاب برآید و بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و رسول  
 صلی الله علیه و سلم گفت صلی الفجر الجماعه ثم فقد یدک الله تعالی  
 حتی تطلع للمقمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجرحة و عمره تامه تامه  
 یعنی هر که نماز بامداد گذارد بجماعت پس بنشیند و یاد کند حق تعالی را  
 تا آفتاب برآید بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و به نیت استخار یعنی طلب  
 کند از حق تعالی درین روز توفیق خیر و هر شش رسول صلی الله علیه و سلم فرموده

حکایت عن الله عز وجل یا ابن آدم ارکع لی رکعات من اول النهار و الفاک  
 اخیره حق سبحانه و تعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز  
 در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه و سلم من قعد فی مصلاته  
 حین ینصرف من مصلوته الصبح حتی یصلی یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا  
 غفر له خطایاه و ان کان اکثر من زیادة لم یجرم هر که نماز بباد بگذارد و بدین  
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد و جزاء او نباشد مگر خیر آمرزیده شود  
 گناهان او اگر چه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر این آیه که انرا  
 الذی و فی یعنی ابراهیم پیغمبر و فاکر یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت  
 بگذارد و ده بار بگوید لا اله الا الله و احد لا شریک له له الملك وله الحمد  
 و هو علی کل شیء قدیر و این ذکر حضرت سیف الدین باخوری رحمه الله علیه تلقین  
 کردند فقیر را و تکیه متوجه فرمایند ایشان می بودم بجهه دعا کند و از حق تعالی توفیق خواهد و  
 چون از مسجد بیرون آید اللهم انی استلک من فضلك این دعا را بخواند تا منزل  
 خود در آید بجهه اگر قرآن بداند مصحف پیش نهد و آن مقدار قرآن که خواهد بخواند  
 بعد از آن اگر طالب علم باشد بدر مشغول شود و اگر سالک باشد بذكر و مراقبه  
 مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت دوازده  
 رکعت آمده است قال البیضاوی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة  
 نبی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دوازده رکعت  
 بگذارد حق تعالی که شک از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و هشت نیز  
 آمده است چهار و دوازده است و بعضی از مفسران بر این آیه که انه کان  
 للا و ابن خفورا بدستی که خداست تعالی مراد این را یعنی کسی که باز گردیده اند از گناهان  
 نیک آمرزنده است گفته اند مراد از او این کسانی اند که نماز چاشت بگذارد

و در حدیث است که صلوة الاوابین حلی ترمیض الفصالی یعنی رسول صلی الله  
 علیه و سلم گفت که نماز اوابین وقتی است که سنگریزه گرم شود بافتاب و پایی شتر بجه  
 چون بزین رسد بسوزد اگر با و بعضی از معمران گفته اند که نماز اوابین در میان شام  
 و نماز صحت است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در سجده بشنید  
 و بسبق باطن تحول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجه نده را باین  
 فرموده اند و الله تعالی و هو الموفق بعضی فرموده اند که از حضرت خواجه ماین فقیه  
 رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجه علاء الدین رحمه الله علیه بیان کرده است  
 بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبت گفتند که تا لقمه  
 پاک نه شود مقصود حاصل نشود بعضی گفته مادر یا سده ایم ما را زیان ندارد  
 در وع گشته اند بلکه در یا سده بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم  
 احراز کرد و گوشت گوشت مقصود را بخورد خدای تعالی فرماید یا ایها الدین  
 امنوا لا تأکلوا اموالکم بیکم بالباطل یعنی اے مومنان  
 مخورید با هم اے یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است  
 و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نمی  
 نموده اند که در لقمه و می گفتند که در حدیث است العادة عشرة اجزاء تسعة  
 منها طمس الحلال یعنی بندگی کردن خدا تعالی و بخشش است نه طلب کردن  
 حلال است و می گفتند در ویش باید که همت بلند باشد با سبوی تعالی القعات ننماید  
 و به واقعات مغرور نگردد و دلیل لقبول طاعت پیش ازین نیست چه غلام آفتاب  
 همه را آفتاب گویم نه ششم برب پرستم که حدیث خواب گویم دوران کوشد  
 که منظر قبض و بسط شود تا سر و فی النفسک افلا تتصبر ان معلوم و می شود  
 که القبس و البسط فی الی الی کالو حی للنبی و می گفتند ما هر چه یافتیم از علو همت



یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که ویرا  
 بینی ما را یا دو کن و برکت این بر خا نواده تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمه الله علیه  
 روزی آمدند و بنده مخزون بود و فرمودند چرا خزن داری گفتیم معلوم شماست گفتند  
 که معنی این سخن چیست **س** یا ذات نهاد در صفایم همه **س** موصوف صفت  
 سخره ذاتیم همه **س** تا در صفتیم جمله یائیم همه **س** چون رفت صفت عین حیائیم همه  
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی  
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که در نفخت فیض من و سخی بیان آن می کند بعد  
 گفتند پس غم چراست مصرع جانان تو کجا و ما کجا یائیم **س** و حضرت خواجه بنده را  
 فرمودند که صل من قطعك و اعط من حرماك و اعف عن ظلمك که  
 سعادت بسیار است و معنی آنست که به پیوند با آنکه از تو برین است چیزی بد  
 آنرا که ترا محروم کرده است و چیزه در وقت احتیاج بتواند است و عفو کن  
 از کسی که بتو ستم رسانیده است و این همه خلاف هوای نفس است و در نخیست  
 فوائد بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقراء جلوساء الله تعالى  
 ای المقربون غایه القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان بهشتیان خداوند  
 اند عز و جل در قیامت یعنی نیک نیک برحمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر  
 دو نوع است اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است  
 به نسبت بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین  
 رحمه الله می گفتند که همه قرآن اشاره بهی وجود است و حقیقت متابعت سنت و  
 مخالفت طبیعت مشکل است و درین اشارت است **س** ازان مادر که من را زدم گریه  
 شده خفتش **س** از انم گریه خواند که مادر زنا کردم **س** مراد ازین ما و طبیعت است و  
 بنده بر ترک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بحسب البقاع بی بینطق و بی

یصبر میرسد و مراد از این سخن که حسنات الابرار سیئات المقربین طاعتست  
 که آن حسنات نزدیک ابرار سیئه است نزدیک مقرران و میفرمودند روزندگان راه  
 دو قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاہدات همه از فصل اولی بنید و عمل را ملاحظه  
 نمی کنند و این طائفه خود ترمیم و میسرند تحقیق ترک ملاحظه العمل و پیر مربی میفرماید  
 عمل را را ناکس و لکن گران بها بکن و خواجه مارجحه الله علیه می گفتند که ما فضلیت  
 و ولایت کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فصل حق تعالی بمن رسید  
 یعنی قطب و می گفتند میت سال است که بفضل الهی بمقام بی صفته مشرف  
 شده ایم چنانکه مان اشاره شد بانکه تا در صفت سیم حجاب ما تمیم همه و از خواجه علام الدین  
 رحمته الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی در بعضی  
 از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبی پیدا شود که ویرا چهار دانگ از  
 ولایت بی حلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بود و ام می گفتند که دو کثرت  
 ناچار رقم کس که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتیم و میفرمودند وزیرن آیه که ابراهیم  
 علیه السلام گفت رکت ادری کیف یسبح للوئی قال اولکم یؤمن قال نلی ولیکن  
 لیطمئن قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احوالی شود و  
 می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا و اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم  
 یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اخادک الله و جلب قلبی بمجر  
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و عده  
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فممن یکفر  
 بالطاعوت و یؤمن بالله مراد از طاعوت ماسوی حق است بجان و میفرمودند  
 روزه مانفی ماست و نماز ما کاذب ترا است و این بیت از ایشان باین فقیر رسید  
 س تار و می ترانندیم ای شمع طراز / سنی کار کنیم نه روزه دارم نه نماز

ورسے تو بوم نماز من چاہے بخیار  
چون با تو بوم فجار من چاہے مناز

و معنی آنست که بعد از وصول بمقصود معلوم سے شود کہ طاعتی کہ لائق حضرت باشد  
نمی توان آوردن کہ وفاقاً واللہ حق قدرہ ای ما عظموا اللہ تعالیٰ حق تعظیماً  
و میفرمودند کہ اگر یار رسے عیب خواہی پے یار مانی و این بیت می گفتند  
بندہ حلقہ بگو کشش از توازی برود

و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فبا دست میدهد تا بشیریت غالبست  
میسر نشود و این بیت می گفتند

ساقی قدے کہ نیم مستیم  
مجنور صبح استیم  
ما را تو بجا همان کہ تا ما  
با خوشیم بت پرستیم

لاک الحمد یا ذ الجلال والاکرام علی التوفیق والاحسان  
والسلام خیر الامام

بسم الله الرحمن الرحیم

تمت الرسالة الانسية من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخي

رحمه الله

تعالی



ملا زمان قطب اهل حقیقت و عرفان مظهر صفات ربانی و مورد  
اخلاق سبحانی آنکه سه گشت بے کبر و ریا و کینه +  
نور قدسی را حشر آئینه + و ان لقاء اوجواب هر سوال +  
مشکل از وی حل شود بی قیل و قال + و علی تفنن و اصفیه  
لحسنه + یقنی الزمان و فیه ماکر و یوصف + اردت اله  
مدحاً فما من فضله + تأملت الاجل عنها و قلت + عنی  
قدوة العارفين انسان عیون المحققین و ارشاد الانبیاء و المرسلین  
شیخنا و سیدنا شیخ بهاء الحق و الدین محمد بن محمد البخاری المعروف  
بنقشبند قدس الله تعالی روحه و طیب مشهره و نور ضریحه و  
نفعنا بحبته و الاقتدار بسیرته و شمه ایست از لطائف معارف  
که در خلال اقوال در مجالس صحبت علی الدوام فی اللیالی و الایام  
برزبان مبارک خویش میگذارد و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ  
البخاری و فقه السیرجانه لما یحب یرضا بعضه آن کلمات قدسیه  
را از سر صدق و ارادت بهریت تمین و استر شاد در قلم می آورد  
و اکنون بامر و اشاره اعزه و دوستان متعنا الله تعالی  
بلقائهم و ادام بركته بقائهم حرفی چند از ان النفاس  
برای تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق  
و مجربان محقق با شماع آن کلمات انتفاع گیرند چنان بود که گویا  
شرف مجالست صحبت ایشان دریافتند و از ایشان سخن شنیده اند  
و کراحوال مقامات شریفه و کرامات و آثار عجیبه  
له از برای تامل و نهایت ایشان گذشته است و اکثر من ان یعد

المردود بالجنون  
بالحق  
بالحق  
بالحق

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

در

قادر

عادات

کنش

السن

میان

نوی

لتر

دلیلی

که

در

م

در

در

در

در

و کجاست اگر چه درین وقت قوی در خورست و شنیده تا از لیسحات  
ریاض احوال عجیب ایشان شمه بشام جان طالبان صادق برسد و  
دلهای و دمانهای ایشان را از ان استراحتی حاصل باشد و بر موجب  
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امید وصول بفضل الهی و  
نزول فیض نامتناهی باشد اما درین وقت بدین مقدار اختصار اقاد  
صدیث مجز تبریز و تمس درین کم گوی که نیست در خور گفت  
عقل سودائی و خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را به که هست بر تو  
مؤکل غیور لالی و خود سخنان این طائفه که از ذوق و حال است  
در حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اگر  
و در هانه الا طهرت یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان این  
طائفه بمحصل آید اقوی و اعلی بود از یقینه که بمشاهین خوارق عادات  
باشد از خجسته اند موجب ایمان نباشد معجزات و بوی  
جنسیت کند جذب صفات و معجزات از بهر قر و شمن است  
بوی جنسیت بی دل بردست و چون سخنان این طائفه از تجلی  
کلام الهی بود و صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد و یکی  
از کبر امیگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلّم الملائک  
و اذ انتشرها و تنويعها بانفاسه العالک و با اینهمه بعضی از  
منکران قرآن را اساطیر و افسانه خوانند و بصل به کثیر و بیگانه  
که کثیر این سخنان این طائفه کیل مصره للمحبوبین و بلا علی المحبوبین است

و آنکه دیدش نقد خود در دانه است

قوم موسی را سخن بود آب بود

هر کس افسانه بخواند افسانه است

آب نیل است بقطعی خون نمود



این طائفه روی در مقام نقاب آرند چنانکه تا بسلامت ما نینم فرمودند  
هر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از کسبیتان میفرماید کسی باید که  
او گوید تا من شنوم یا من گویم داد و شنود اگر در جنت گفتگو می‌او  
نخواهد بود مرا با جنت چه کار افتد باس جذوات مواجید از انفس لطیفه  
ایشان توان کرد و من احسن قولی همی دعا علی الله و علی صلوات

گر نذارم از شکر جز نام بهر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گردی رسد	قسم من زان فغان در وی رسد
نظمها نسبت با وقت سرست لیگ	پیش دیگر فهمها مغرست نیک
آسمان نسبت بحر شش آمد فرود	ورنه بس عالی رست پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگر چه تحمیر البانی است کثیره للعالی است و القلیل  
یدال علی الکثیر و البحرۃ تنبئ عی القیامۃ قدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ  
عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق التفسیر  
و صاحب کتاب طبقات مشائخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و جبرکما  
در کتاب طبقات از هر یک از ان مشائخ کبار مقدار رست سخن و  
کما پیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و اهل منبش  
و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند  
و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس  
سیر و سلوک بران رست کرده اند و لئانیه اسوقا حسنیه  
فی تقلیل الکلام مع الدولة علی المرام و حاصل آنکه  
در نیاید بحال نسخه ای صحیح خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی



افقداولی ترین آن بود که آن شرح با استخوانت و استخوان از کلمات مشایخ  
و انفس نفیسه اهل الدرباشد فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضا  
و در میان دو سخن که شرح و مشروح و دائره در خط کشیده شود تا فضیله باشد  
بر مبنی از وصل زیرا که جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست و  
عاشق هرده و این ضعیف در خود نمی بیند که بنمختنی اقدام نماید اما بحکم اشاره  
شریفه قدوه اهل الصفوة اصحاب الانتباه سمدار بابا لطیفه موضح روز اهل الحقیقه  
اسوه طلاب یقین خدمت خواجه علماء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المشتهر  
ببطار احوال الدرعالی مده حیات و افاض علی المسترشدين النوار برکاته درین صفت  
در املاء این مجموع شرح شروع افتاد اگر بدو بهمت و نظر قبول ایشان زیاده گردد و نظر

اگر فرون گردد و تو اشل افروده  
کم مباد از جهان این دید و داد  
همچو راز عشق باید در نهان  
پیش از آن کز فوت آن حسرت خورد

این سخن را چون تو مبداء بوده  
دید غیب چو غیب ست او تلو  
شرح توحیف ست با اهل همان  
لیکست گفتم وصف تو تاره برند

باشد که درین گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد و این جمع و تالیف برکت  
و دعوات صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد و به سبحانه الحول والقوه  
فمن تلك الكلمات لقد سیه مسلمان و انقیاد احکام و رعایت تقوی عمل بغیرت  
و در بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور و صفاست و رحمت ست و واسطه وصول به  
ولایت بمنازل مقامات شریفه اولیاء الله از پرورش این صفات میرسد آنچه حضرت خواجه  
قدس الله روحه درین کلمات فرموده اند اشاره بان نفسی ست که ایشان را از حضرت خواجه  
بزرگ خواجه عبدالحق عجد وانی قدس الله روحه رسیده است در مشاهده و واقع که حضرت  
خواجه ما قدس الله روحه واقع بوده است در مبادی جذبات غلبات احوال ایشان

و این واقعه در آن شب بوده است که سزار مر را ششتر که رسیده اند در آن شب و در  
 هزار شتر که در نواحی بخارا است منسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است  
 از کبار متبع تابعین است و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر نقل صحیح ثابت شده است  
 و امیر حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه ماقدر الله تبارک و تعالی در آن واقعه این بوده است که قدم  
 در عزیمت زنی و از رختها و در باستی و متابعت سست کنی و از بدعتها اجتناب نمائی  
 و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و هایت تعلق دارد و حضرت خواجه  
 ماقدر الله روضه علی الدوام در سلوک از تحقیق به آن امر ناو و صحبتها عمل میکردند  
 و بنسایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل هر صوفی و در خود مطالعات نموده اند و بر موجب آنکه  
 در آن واقعه مامور بود عمل بخرمیت مذکور علیه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتها  
 ترقی در احوال ماطی خود مستابده می نموده اند قصه شرح آن واقعه و سائر احوال ذکر آنست غیر  
 ایشان در مقامات ایشان سلو و سرت که بعضی از اعز اصحاب بخلص اجابت عناء و سلقا هم  
 و اید هم و او هم کج و تا لیفت آن قصه می نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه و  
 اجملها تمام گردد و بذکر نشر آن مقامات گوشها و رباهای مجبان و محاصران منور  
 و معطر شود و حضرت خواجه ماقدر الله روضه و طریقت نظر قبول بفرزندی از  
 خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سامی است که ایشان از خلفای حضرت عزیران  
 خواجه علی را یعنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود و انجیر فغوی اند و ایشان از خلفای  
 خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق عجد الوالی  
 قدس الله تعالی را و احکم و نسبت ارادت و صحبت تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشانرا  
 سجدت آمیز سید کلال رحمه الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور است اما نسبت تربیت  
 حضرت خواجه ماقدر الله تعالی روضه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه  
 عبدالخالق عجد الوالی است قدس الله تعالی روضه چنانکه نموده از آن در بیان آمد و حضرت خواجه

عبد الخالق عجب وانی از خلفای امام ربانی شیخ یعقوب ابو یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف  
همانی را در تصوف انتساب به شیخ طریقت شیخ ابو علی فارسی طوسی است که از کبار مشائخ  
خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی  
فارسی را در تصوف انتساب به شیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت  
ایشان به واسطه سید الطائفة شیخ جنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ  
ابو القاسم گرگانی در تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشائخ  
و قطب زبان خویش بودند و چون بدان عهد های گذشته صاحب لسان حقیقی که کاملان  
راه و سالکان طریق انبیا و اولیای مجرب بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اعراض از  
گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صاوق بعد از آنکه در صحبت و متابعت یکبار از  
کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از ریاضه بشریت بواسطه  
تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی بنی از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت  
و قبول یافتندی و بشرت صحبت سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم  
و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن  
متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ عبد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه  
اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر  
زیرا که مشائخ که مقتدایان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار باطن ایشان  
را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور دیدنی الله  
لنسیره من یشاء و از اینجا است که همه مشائخ را اتفاق است که معروف کرخی را  
قدس الله تعالی روحه که سلسله اکثر مشائخ با و می پیوند و انتساب و در علم باطن بدو  
طرفت یکبار و دو طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در معنی بحسب  
عجمی است و او را بحسن ابرهیم است رضی الله عنهما و او را به امیر المومنین علی کرم الله وجهه

۹۰  
از زبانی  
۹۰  
از زبانی  
۹۰  
از زبانی  
۹۰  
از زبانی

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر معروف کرمی را انتساب در علم  
 باطن به امام علی بن موسی رضا است رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام  
 موسی کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه  
 ایشان طریقه ائمه اهل بیت است اباعن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور است  
 و سلسله ائمه اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهری و علم باطن علمای و کبرای امت رضی الله  
 عنهم بیانالضرتهما و نفاستهما و عظیما الشانها سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن  
 خرقانی را انتساب در نقیصه بساطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است  
 قدس الشریحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید است  
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید مهدی بوده است و شیخ ابویزید را  
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت  
 امام جعفر است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید  
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن بدو  
 طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام  
 زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را به پدر  
 خود سید الشهداء حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهداء حسین بن علی را به پدر خود  
 امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی را بحضرت رسالت  
 صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن  
 به پدر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از  
 کبار تابعین است و از فقهاء و سجد است که در میان تابعین مشهور است و آراسته علم ظاهر  
 و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلیمان فارسی است رضی الله عنه  
 سلیمان فارسی ابابو وجود دریافت شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تربیت سلیمان بن ابی

انساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز بود و بعد از انساب بحضرت  
 رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المؤمنین  
 علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریقه  
 شیخ ابوطالب بنی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان  
 در هر عصری الی یوم القيمة و مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق است  
 رضی الله عنه و آن سه دیگر از او تا که فرود تر از قطب اند در هر زمان نائب مناب  
 آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المؤمنین عمر و حضرت امیر المؤمنین عثمان و حضرت  
 امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال یقین و صفت و حالت  
 ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان است که بهم یقوم  
 الارض و بهم یرزقون و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یطرأ  
 در هر زمان نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین  
 و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در او اخر حیوة خطبه فرمودند و در آن خطبه خیر گفته  
 اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذوا حلیلاً و لو کنت متخذی الاحد خلیلاً  
 لا اتخذت ابابکر خلیلاً و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل  
 اتخذ ابراهیم خلیلاً و موسی نجیاً و اتخذ فی حبیباً ثم قال و عزتی و جلالی  
 لا ورنجیبی علی خلیلی و نجی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل بصیرت  
 و ارباب تحقیق گفته اند قلت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این معنی  
 در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب مجوبی و مراد این معنی است در حدیث اول  
 و هیچکس را با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شریک نیست لفظ  
 مقام محمود شعر باین نهایت است و مبنی باین درجه کمال است و آنکه فرموده صلی الله

علیه وسلم اگر کسی رسیدن مقام حاصل باطن شرکت بودی الوکر را بودی دلیل است  
بر آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه محسوب لایت و علم باطن که علم باشد است کامل و افضل  
و اعلم و اعظم اولیای است است بلکه اصل همه صدیقان است بعد از پیغمبران صدوق  
است و بکبری اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجتماع است و این معنی  
مکلی واقع خیال کسانی نمی کند که برخلاف این اعتقاد دارند و انضمت اورا تاویل بر  
و یگر می کنند آری نیکو گشت از احوال حضرت خواجۀ ما قدس الله تعالی سره دین  
محل در بیان سلسله مشائخ قدس الله ارواحهم معلوم گردد که ایشان را طریقه  
اولیایان بوده است و بسیار از مشائخ ایشان که درین سلسله مذکور اند او پس  
بوده اند و معنی او پس اینست که حضرت شیخ طریقه عطار قدس الله روحه  
گفته اند که قومی را اولیای الله عزوجل باشند که ایشان را مشائخ طریقت و کرامت  
اولیایان نامند و ایشان را در طایفه حاجت بگیری نبود زیرا که ایشان را حضرت راست  
صلی الله علیه وسلم در حجه سنایت خود پرورش میداد و بواسطه غیری چنانکه او پس را  
داد و نبی الله صحنه دین عظیم مقام بود پس عالی تا که اینچا رسا شد و این دولت  
که روی نماید که فصل الله یوثیه من یشاء و الله و الفصل العظیم و بسیار  
از مشائخ این طریق را در اوان سلوک توجیه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار  
شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشائخ ابوالحنات نجم الدین الکبری  
قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می یونند و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن  
خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی او پس  
و در طریق سلوک ارواح مقدسه و سائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی  
اما در طریق جذب که طریق وجه خاص است هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر  
لا اله الا الله توجه لوحه خاص است که ضروری همه موجودات است و التجا و اعتصام

بصفت قیومیت ست چنانکه عطار قدس سره می فرماید غزل

پای تا سر چون فلک گشته ایم  
یک نفس فارغ نباشید از طلب  
لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم  
گر نگذاری حق همسایگان  
دو تنم وه گر چه بیگاه آیدیم  
و تو گم گشت و ز خود نیز ارشد  
و در بدم و در نیک هم زان تو ام  
بو که در گیر دیکه از صد بهر ار

باو شاد دل بخون آغشته ایم  
گفته من باشم ایم روز و شب  
چونکه با لطف چنین همسایه ایم  
چون بود جان بخش بے سزایگان  
رہبرم شوزانکه گمراه آیدیم  
هر که در کویت بدولت یار شد  
مبتلا سے خویش و حیران تو ام  
نیستم نومید و هستم بے قرار

چون ساک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود  
و جمال او را جلال باشد در استیلا می خوف رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و در عین  
آن زمان که منظر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن لطف سلطان  
العارفین ابو یزید قدس سره تعالی روحه بر مرید البو تراب بخشی نظر جلال بود نسبت  
تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته  
بود و او را قوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بود می و وجود بشیریت او مثلاً  
نگشته وقتی با محمد زاهد در پیش صادق بود در صحرائی بودیم بکارے بیرون آمده و  
تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم و با هم در  
از هر نوع سخن به یکفیتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و خدا میرفت او گفت خدا  
تا چه باشد گفتیم تا غایتی که اگر در ویش را گویند ترا می باید مرون فی الحال بمیسرو  
درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال  
محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او

بعد از منارفت روح بپنداده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پاسوی قبیل  
 از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود از آن  
 صفت قوی مضطرب شدم و نیک متجسس شدم و نزدیک آنجا ساسه بود زمانی در آن  
 سایه در تجسس شدم و باز از آنجا نزدی آدم و در راهی و من نگاه کردم رنگ اواز  
 اثر گرمی هم سیاهی میزد و حیرت من زیاده شد نگاه در آن حالت الهامی بدل من  
 رسید که بگو محمد زاهد زنده شوی به این فکر را گفتم اثر حیوة در آن ظاهر شدن گرفت و در  
 اعضای وی حرکت پیدا آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد و بعد از آن  
 سید کمال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در شنای قصه گفتم روح از بدن  
 مفارقت کرد و من متجسس شدم امیر فرمودندای فرزند چرا در آن حالت گفتمی رنگ شو گفتم  
 الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پرورش هر دو  
 صفت جمال جمال سالک واقعی بود که بحقیقت محبت ذاتی و دیگری از علامات رسیدن  
 به محبت ذاتی سالکان بود که بهات صفات مقابله محبوب همچو اعزاز و اذلال و ضرر  
 و نفع نزدیک سالک یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یحیی بن عیسیٰ  
 مراد لیاثه فی الدنیا اول ما یعطی اهل الجنة فی الآخرة و هو قول کن فیک  
 تلك الکلمة صوره الا رادة الکلیه و وصفه این مقام ستاینه گفته اند لفظ  
 چون چنین خواهی خدا بد چنین  
 کان نشود و در ماضی  
 اما کمال معرفت و کمال و با قضای آن کند آن ولی محبوب را درت خود دید  
 حق سبحانه و تعالی گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود سازد و بشناسد که آن  
 الشایده اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید  
 چون ولی را هست قدرت از اهل  
 تیر بسته باز گرداند ز



و نیز گفته اند که اولیاء اللہ در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی المشہد باشند  
 یعنی آن مرتبہ زندہ گردانیدن ایشان را بواسطہ روحانیت عیسی باشد علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام سلطان العارفین البوینید قدس اللہ تعالی روحہ مورچہ در زیر قدم مبارک  
 او سپردہ شد از کشتہ شدن آن مورچہ متاثر گشت الهامی بدل او رسیده  
 کہ در آن مورچہ دم در دم او در دیدم مورچہ زندہ شد در آن حالت البوینید عیسوی  
 المشہد بودند و نیز گفته اند کہ کاملان اولیاء اللہ انصیب تمام است از نور حیوۃ حقیقیہ  
 کہ صفت ذاتیہ جناب احدیت است و عکسی از آن بر فطرت سلیمہ انسانیت یافتہ  
 است ایشان اند کہ بر طہارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت  
 کہ تغیر کنندہ آن فطرت است خلاص یافتہ اند و چون ایشان از نور حیوۃ حقیقیہ  
 بہرہ تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال  
 مخفیہ خلق مطلع می شوند بطریق فراست و از مطالعہ ہیأت و اوضاع بدنہ آن محانی  
 مخفیہ را ادراک می کنند و دیگر ہم باین نور حیوۃ حقیقیہ کہ نور الہی است دلہا و طالبان  
 مستعد را زندہ می گردانند و آن زندہ گردانیدن بحیوۃ حقیقیہ شریف تر است از  
 زندہ بحیوۃ حسیہ آن زندہ گردانیدن بحیوۃ حسیہ و منظر احیای حسی شدن کمتر است  
 وقوع وی در میان اولیاء اللہ و عظیم تر است در نفوس خلق بدان التفات نمودند  
 متہما ہند و در افتادگی ہای خلق از راست کہ خود را دور می اندازند و باختیار بار بر خود  
 زیادہ می کنند و اگر نہ تصور در فیض الہی نیست خدمت امیر سید کمال تمثیل می نمودند  
 می فرمودند کہ تا غم تعلقات و در نشود کوزہ وجود شائستہ آن نشود کہ او را در خم دل  
 درست در آرند باز چون کوزہ را در خندان تصرف در آورند بعضی از آن خندان  
 درست بدر می آید و بعضی شکستہ و این بہ نسبت ظہور ارادت از الیت و ما این  
 ہمہ اند کہ شکستہ بیرون آمدہ است فی الجملہ ہم امید می ہست کہ دیگر بار او را آرد سازند

و با گلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و مار دیگر بخندان برند تا باشد که این بار درست بیرون آید  
و میفرمودند که امیر و احراریات سه شبانه روز در دی قبله متوجه نشسته بودند و با کسی سخن  
نمی گفتند بعد از آن بسجین آمدند و شکر کنند و فرمودند مقصود ازین توبه آن بود که خست  
ستو که این در را بقبول ماری کنند یار و اولیا و الشرا بحکم آیه لعن الله المتبرع الخ  
الدینا و فی الاخره الاینه هم در دیار وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی شایسته  
بود بقبول و عمران و دیگر آنچه فرمودند همه دور افتاد گها الی آخره سایر آلس که  
هر خیمه بنده را صفت اختیار و خواسته های طبعی کمتر می گردد و وجود بشریت بیشتر نفی می  
شود و ازان نفی قرب بنده بکن سحاه و تعالی ریاده بیگردد و زیر که گفته اند: ۱۰

قرب حق دوری است از بود خویش	بے زیان خود نمایی سود خویش
-----------------------------	----------------------------

و بمقدار نفی اختیار بنده را ما حضرت الوهیت موافقت در تدبیر تقدیر او بیشتر می شود  
و مخفام رعنا و سعادت نزدیکتری گردد همواره بنده بواسطه ترک اختیار با دو خواسته ها که  
گوناگون طبیعی و مجرور دانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات  
قریب ترقی می نماید تا جوں بدرجه اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت هیچ خواستی  
نماند انگاه از حقیقت بشریت بذروه عبودیت ترقی تواند بود شایسته آن تواند گشت  
که تصرفات خدمات الوهیت او را بمرتبه الفناء فی الله و القاعه رسانند که اول درجه  
و لاس خاصه او است و منتهای سیر الی هدایت و مسدای سیر الی هدایت عا سب این طور را  
نهایت نیست سلوکی که عبارت از سیر الی اسد الباکم سنت الی شرط این جذبه است که  
در سیر فی اسد است آنکه هر که علی القطع طالب کند یا بدیه هر که سلوک کند به مقصود رسد

نه هر صدف که فرو خورد قطره باران	درون سینه او گشت جای در و اند
صدت بباران بحر و چندین سال	هموز میست محقق که می شود و یاز
حلیل بطاع فانی الی الی	کتیب و اما الوصلون قلیل

غواصان را اگر چه پیغمبر نبود	در هر صدی در ریشم نبود
در عمر بنا در آنچنان می افتد	دین دولت هر سیه گلیم نبود

و این سیر فی السیر بمقام وصول خوانند و در سیر الی الله سیر عاشق است  
 بمعشوق و در سیر فی السیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از  
 فنای صفات بشریت و بی اختیار حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ  
 مرادنی و خواستی نباشد جز او و این بے اختیاری حقیقی بواسطه بے اختیاری  
 در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدرت  
 چون اینجا از عهد تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از عهد تسلیم در تصرف  
 ولایت شیخ بیرون آید ترقی عزت از پیش جمال حقیقت بکشاید و قاصد بمقصود و  
 مرید بمراد رسد قال الحنفی رضا الانصبال باحقی بقدر لاک انفضال هن  
 المخلوق و منها اثر توجیه بروحانیت او پس قرنی رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد  
 کلی از علل ظاهری و باطنی بود و هر گاه که توجیه بروحانیت قدوة الاولیا خواصه  
 محمد علی حکیم ترمذی قدس سره روضه نموده شدی اثر آن توجیه ظهور بے صفتی محض بود  
 و هر چند در آن توجیه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی سطرالعننی افتاد و چون  
 وجود روحانیت در انوار حقیقت بے نهایت محو شود هر چند آدمی از خود وجودی بطلب  
 و آنچه سرمایه ادراک است از خوشیتن بچید خرب بے صفتی و بے نهایتی چیزی دیگر نمید  
 این سخن را وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت میکردند و  
 توجیهات خود با روح طیبیه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر هر توجیهی را در بیان  
 آورده اند گفته اند اولیاء الله مختلف اند بعضی بے صفت اند و بے نشان و بعضی  
 بصفته اند و بعضی از صفات نشان منگشته اند مثلاً گویند ایشان اهل معرفت  
 اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال خال و نهایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام  
بس بلند است و درجه بس شریف است عبارت اشارت از کثرت آن مرتبه قاصر است این سخنان  
بمستوفایان است که ادراک بیصفی می توانند کرده نسبت حال مبتدیان که از ادراک قاصر اند

نظم سرتراز علم است و بیرون از عیان	و انشای اندرستی خود بی نشان
ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت	چاره جز جان نشانی کس نیافت
گر عیان حوی نهسان انگه بود	در نهان حوی نهسان انگه بود
در بهم حوی چو بیچون ست او	آن زمان از بهر دو بیرون ست او
صد هزاران طور از جان برتر ست	هر چه خواهم گفت از آن برتر ست
عجز از آن همراه شد با معرفت	کونه در شرح آید و نه در صفت

و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و سلم و هم انبیا و اولیا علی  
مراتبهم نوشته چنان خرم سعادت و نیند و با ستم و از باطن به تقدس او در درجات این مرتبه  
ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص حضرت است صلی الله علیه و سلم اشارت بحال  
این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکلیف بود  
از صحبت قلب صحبت مقابل قلب پیوسته باشد و جمیع صفات اخلاقی الهی متخلق و  
متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی و نابین او را بوالوقت گویند از  
صفتی بصفی با اختیار خود استقلال تواند نمودن و از بقایای وجود بهسرت بکلی صافی

شده باشد و ازین معنی گفته اند	صوفی ابن الوقت باشد و مثال
لیک صافی فارغ است از وقت حال	حالی موقوف عزم و رای اوست
بسته برای جهان آرای اوست	و منها جدیدیت اجمعوا و صوعا

جمعه الله شملک اشارت است بآنکه وضو باطن را با وضو ظاهری جمع کنند  
تا استقامت باطن بحاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمه توحید

همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است  
و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال است که امثال ابرو و نبی خداوند  
و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت  
احوال معلوم نمی گردد و در فواید راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او  
بجای رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در  
کارهای حق سبحانه و تعالی و عمل کردن با آنچه او را معلوم شده است هر چه میگویم از  
لوازم است بان عمل کنیم لیسر تقولون مالا تفضلون کاری مشکل نیست  
فاذکر فی اخک کسر ذکر حق سبحانه و تعالی یا ذکر دست بدان هر آیتی که مذکور است  
و هر چه دیده شد و دانسته شده بهم غیر است و حجاب است بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید  
کردن و نفی خواطر که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عدم در وجود سالک که آن  
تصرف عدم از نتیجه جذبه الهیه است بحال میسر نگردد و وقوت یعنی برآی آنست  
آنرا آن جذبه مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایت عدد و ذکر  
قلبی برای جمع خواطر متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و  
اثر ظاهر نشود دلیل باشد بر بیجاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود  
بشریت منفی شود و در اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه  
افتد آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید میفرماید ما عند کسر نیفد و ما عند الله  
باق در معنی این آیه چنان باید دانستن که اعمال ضالحه و افعال حسنه که از اهل  
ایمان در وجود می آید وقتی عند الله میگردد که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد  
و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است در آن عمل و ظاهر شدن اثر  
تصرفات جذبه الهیه است بدان و فوق الله تعالی در تتمه بعضی ازین فوائد که  
اهل بصیرت روح الله را و احکم گفته اند مقصود از سر همه عبادات ذکر خداوند است

سزوجل بعبادت غلطی کسی قنند کہ ازین عالم اس و محبت حق سبحانہ و تعالیٰ بر وی غالب  
 بود و غلبہ الشیخ محبت او جز بدوام ذکر او سزوجل نبود اصل مسلمانی کلمہ لا الہ الا اللہ است  
 و وی عین ذکر است و ہمہ عبادات دیگر تاکید این ذکر است و روح نماز تازہ کردن  
 ذکر حق سبحانہ بردل بہ سبیل حمیت و تقییم و مقصود از روزہ کستر شہوت است تا چون  
 دل از فراعحت شہوات خلاص یابد صافی گردد و قرار گاہ ذکر شود و مقصود از حج ذکر  
 خداوند جانہ است متوق بلقائے و سے و ترک دنیا و ترک شہوات معاصی براو غایت  
 ذکر است پس مقصود از امر و نہی ذکر است و حقیقت ذکر آن بود کہ از ہمہ گسستہ شود و از  
 محبت حضرت الہی ہیچ چیز دیگر التفات نماید و او را ہیچ معبودی نماید کہ طاعت بہر  
 حرق سبحانہ و تعالیٰ و ہوائی معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود کہ در وقت  
 امر و نہی خداوند را عزوجل فراموش نکند و امتثال فرمان بجا آورد و گرنہ نشان  
 آن بود کہ ذکر او جز حدیث نفس بیش نبودہ است پس می باید کہ اساس مؤظمت  
 بر ذکر بر توبہ تصوح باشد از جملہ معاصی ظاہری و باطنی بہ نسبت خلق و نسبت  
 حق سبحانہ تعالیٰ کہ ذکر با وجود مخالفت مذکور را اثر حقیقی نمود و دیگر اثر شرط است  
 کہ در طلب صادق بود و در طلب داعیہ سلوک راہ اورا کمال حاصل باشد تا ہر چیز  
 اورا سلوک مانع آمد و متغول گرداند از ان متوحش گردد و لغو شود و از وجود نیز گریزان شود  
 تا از ہمہ روی تواند گردانید و متغول ذکر حق سبحانہ و تعالیٰ تواند گشت ۵

بر خواستہ زجان و تن سے باید  
 ۵ یاد او مغز ہمہ سرایہ است  
 تو زنگ خویش نگہ شتی سے  
 و فائدہ کلی از ذکر آگاہ حاصل شود

سیر آمدہ ز خویش تن سے باید  
 و شیخ عطار قدس اللہ سرہ الغریب فرماید  
 ذکر او ارواح را سیرایہ است  
 بر تہور نامی او گوئی سے ۵

کہ از شیخ کامل صاحب تصرف تعین گرفتہ باشد تا از ان تخم ذکر حقیقی کہ در طالب

مستعد و ملقین و تصرف صاحب لایت افتاده باشد شمره ولایت بحال حاصل آید نورانی  
کلمه بقدر نورانیت و لیسنت و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ کامل ہوا را  
متبع نبود و دل اورا نورانیت تمام بود و اول راہ آن بود کہ صاحب مذمومہ را  
از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین اول از خار و خاشاک طبعیت  
خالی گردد شاہتہ آن شود کہ تخم ذکر در آن پاشیدن گردد یک صفت ذمیمہ پیش  
بتلا نمود و دفع آن نیز کند اگر چہ اول در تصفیہ دل باید کوشیدن مہربان بکلی بہ  
تبدیل اخلاق مشغول بناید شدن زیر کہ چون توجہ بشرط حاصل آید و برہراقہ او امت شود  
تصفیہ دل دست دہد بامداد فیض حق سبحانہ و تعالی چندانے بہ تبدیل اخلاق و تحصیل  
صفات دل میسر گردد کہ بعمرہ بجا بہت دست نہد و چون انیمختی بفیض فضل حق سبحانہ  
و تعالی بجا حاصل آید بجد اعتدال و طریق صواب باشد و ہر چہ اورا از رفتن راہ مشغول گردان  
از پیش بردار و زیر کہ راہ نتوان رفتن الا بدل فارغ و چون این ہمہ گریہ پیش از چون  
مثل کسر بود کہ طہارت کرد اکنون اورا بامام حاجت بود کہ با وقتہ اکت  
و آن سر راہ و کامل تصرف بسبب آنکہ راہ حق سبحانہ تعالی پوشیدہ است و راہ  
شیطان براہ حق آئینختہ راہ حق یکست و راہ باطل نہار و لا تتبعوا السبل

فتفرق بیک عن سبیلہ نظم  
راہ بردن بے دلیل راہ بر  
چون چنین کردی خدایار تو بود  
زیر ظل یار خورشید می شوی  
آخر آن را ہم زیار آموختہ است  
پوستین بہ روی آمدن ہمار  
در رخ آئینہ اسے جان دم حزن

نست ممکن در زہ عشق اسے پسر  
رو بگو یار خدائی را تو زود  
گر ز تنہائی تو نو میدی شوی  
وانکہ در خلوت نظر بردوختہ است  
خلوت از اغیار باید نہ زیار  
یار آئینہ است جان را در حزن  
تا نہ پوشد در سے خود را از دمت

دم فرو خوردن بایدهر دست در کلام مجید و مسوده القوالله و کونوا مع الصلوات

در پهلوی کتبتین استین تا بدل رسی	در پهلوی کتبتین استین تا بدل رسی
و چون سعادت صحبت او را دریافت	در پهلوی چیتس نیابی از سر که پر سی

تصرف خود را فانی کند و در باطن اقصی تصدیق نمود کار خود جمله با و گذارد و بداند که در خطای مقتدا پیش از انست که در صواب او اگر چه وجه آن نداند حضرت خواجه ما قدس الله روحه میفرمودند که یکی از فوائد شورت بابل دل و مردم عزیز است اگر در آخر امر وجه صواب در انکار ظاهر شود و وجود تو در میان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود هم وجود تو در میان نباشد شایخ طریقت قدس الله تعالی او را هم از جمله اولاد ذکر لا اله الا الله را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین وارد است که افضل المذکر لا اله الا الله و صورت این ذکر مرکب است از نفی و اثبات و بحقیقت راه بحضرت عزت باین کلمه توان بروحمت روندگان نتیجه نیان سب و حقیقت حجاب انتقاش صور کونیست در دل و در انتقاش یعنی حق و اثبات غیرست و بحکم للمعالمه بالاصد درین کلمه نفی مساوی حق سبحانه تعالی است و خلاص از شرک خبی جز از برداومت و ملازمت بر معنی این کلمه حاصل نیاید پس اگر بایده که در طرف نفی جمیع محدثات را بنظر فنا و ناخودستن مطالعه می کند و از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکند و در طرف اثبات وجود قدیم حضرت عزت را جل ذکره بنظر بقا و مقصود می و مطلوبی و محبوبی متاهل می فرماید در هر ذکر در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را بآن پیوندی بیند نفی آن پیوند را باطل میکند و باثبات محبت حق را قائم مقام آن محبت میگرداند تا بند بر سج دل از جمله محبوبات و مالوفات فارغ شود و معنی ذکر در نور ذکر مضحک گردد و علائق و عوائق وجود بشریت از او بر خیزد و گفته اند باز داشتن



نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطیف است و مفید شرح صدر و اطمینان است  
و یاری دهنده است در نفی خواطر و عادت که آن بیازداشت نفس سبب جبران جلا و  
عظمت است در ذکر واسطه بسیاری از فوائد دیگر و حضرت خواجہ با قدس لیس و صمد در ذکر این  
نفس لازم می شمردند چنانکه رعایت اعداد و لازم نمی شمردند اندام رعایت و قوف  
قلبی را مهم می پنداشتند و لازم می شمردند زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر و قوف قلبی  
و واسطه مطالع جمیع کمونات و محذرات بنظر فنا و مشاہد و وجود قریح حق سبحانہ بنظر بقا و  
ملازمت بنوعی صورت حقیقت توحید در دل و ذکر اگر گیرد و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا  
اورامیان عقل و توضیح هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و  
بعد از آن بجای رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانہ نماند و ذکر در ذکر  
و ذکر در ذکر فانی گردد و چون بارگاه دل از نعمت اختیار خالی گردد و در حکم لا یسعنا  
ارضی ولا سمائی ولكن یسعی قلب عبد المؤمن بالحدیث جمال سلطان الاله  
تجلی نماید و در حکم دعوتی از ذکر که مجر و از لباس حرف و صوت و خاصیت کل شیء هلاک  
الوجه آشکارا گردد و ذکر روح با ذکر وجود او در بحر نامتناهی از ذکر کم مستغرق و تهلک

۵ ذکر کن ذکر تا ترا جان ست

چون تو فارغ شوی از ذکر دیگر

پاکی دل از ذکر نیز دان ست

ذکر خفیه که گفته اند آن ست

یا ذکر و بازگشت و نگه داشت و یاد داشت مقصود از ذکر سانی و مقبله  
و نگه داشت که مراقبه خواطر است یاد داشت ست که مشاہد و فانی شدن در  
ذکر خفیه است علی الحقیقه و ذکر سانی و ذکر قلبی بمنزله تعلیم الف و با ست تا ملکه  
خواندنی او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق قابلیت  
استعداد آن یا بد شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و بمرتبہ یاد داشت  
بجسمت تعلیم الف و با برساند اما اغلب طالبان انانیت که ایشانرا بر یاد داشت ولایت

پیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزله آنست که یکی بر زبان ندارد و او را تکلیف نمی کنند و مسکونیت بر او برام

قطعه نای بر می بریم سوی فلک	ز آنکه سرشی است اصل جوهرها
ساکنان فلک سوختند	از صفات خوشتن و مغضوبها
کل نایبجست و دست کرمها	دلبری باشد دست و دلبرها
ماهیت میان کل است کرم	زان دل ملقوی است در برها
زهره دارد حوادث طبعی	که بگرد و بگرد شکرها
خوزه های هوا بریز و ریح	از دم عشق ریح پرورها

و گفته اند حقیقه الذکر همانست که بعد از تسبیح و تحیات اسم المتکلمه اطرار الصفا  
الکمالیه و وصفان معنی الکیمالیه و التخلیة و ذکر بی شرک حتی اکنون و سب و هر  
کلمه شهادت الله است لا اله الا هو آشکارا گردد و تا از خود بشنود از من و تو  
لس الملک احد القهار روح در پدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را به گمانی داشت اما به گمانی  
نشناخت زیرا که شناخت از شهود و خیر و شهود از وجود و درستی نباشد که تهود و ضد وجود است  
چون وجود روح پدید آید عین وجود او و گمانی اثبات گردد و شرح این اطباء دارد و مقصود  
است که اشارت نمودن به سبب از حقیقت خواجیه ماقدرت لیس روح فرموده اند و معنی  
اذکر کم و ذکر حق سبحانه بنده را توفیق یابد و کرده است بر این مراتبی که ذکر است یعنی ذکر زبان  
و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل و اسطر و دو عالم جسمانی و روحانی است و روح را و اسطر  
و دو عالم دل و سر است و مرتبه سر و دو طائفه اهل الله برتر از مرتبه روح و قلب است و نزد طائفه  
سرتر از مرتبه قلب و فرتر از مرتبه روح است و بحقیقت سر عین روح و دل است و در نهایت  
مقام و هر یک چون در مقام خود متجلی گردد و لوصف غیریت تصف مانند آن صفت غیریت  
سر باشد به نسبت کسی که بآن نهایت دل روح که ذکر کرده شد پدید باشد و خفی روحی است  
حاص حضرت که حاصان حضرت را دهند که و این هم بروح مدتها و اسطر گردد و میان عالم غنا

خداوندی و میان سزا بواسطه آن راه یابند بجام صفات الوهیت مصرع که رستم را  
 کشد هم رخسار رستم که لایحلی عطا یا المملک الا مطایا المملک و ذکر در مرتبه خفی تا  
 بحقیقه ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانوادۀ حضرت خواجۀ بزرگ خواجۀ عبدالحق  
 عجدانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت فرمودند یکی است زیرا که تا وجود و حانیت باقیست  
 و مرتبه فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کبر که لا یطلم علیه  
 ملک فیکتبه و لا نفس فتجیب بیه اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد  
 اینجا بود که باطن را از نفی بآیند و جزا ثبات تواند بود و ذکر اولی الله شود اینجا بحقیقت  
 کلمه سر و برسد و حضرت خواجۀ با قدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرمودندی که  
 حقیقت الذکر الخروج عن میدان الغفلة الى فضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود  
 و مکاشفه در تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکرسانی توجیه کلیست بحجج  
 قوای روحانی و جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجیه کلی از ملازمت و مداومت باین ذکر ببرد  
 برسد و از زبان بدل با منتقل شود و در دام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد و باطن  
 بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و الله الموفق و کمال  
 درجات و مراتب آنست که مذکور بدستوری شود مذکور ماند و بسبب همگی دل و دوست گردد  
 و فرست میان آنکه همگی دل فرودست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد و نتیجۀ محبت مفرط بود که آنرا  
 عشق خوانند عاشق گردد و همگی او را معشوق دارد باشد که از غایت شغولی بمعشوق نام  
 معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست جز  
 خدا تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که داؤد کرد بدست اذ الشیة خیر  
 و نیست بفساد لکن تحقیق المذکور و شهوده یوجب نفی الغیر فاشباتک  
 یثبت الغیریة فان شینیتک یثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را  
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت

سیر الی الله بود و اکنون بادل را در تصوف و عالم توحید و وحدانیت و مبدأ  
درجات و ولایت خاصه رسیده باشد و ازین جا گفته اند **قطعه**

چیت محتاج فلک این نیستی	عاستقان را مذتهب و دین نیستی
ایچیکس را تا نگر دوا و فنا	نیست ره در بارگاه کسب یا

و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا و اولیا و جوهر  
لما تک علیهم الصلوة والسلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه خواص حضرت  
الوہیت سبب آید آن گیرند و احوال عظیمه بدید آید و از مشاہدہ صورت باری  
ترقی کنند که عبارت از ان نمودن کرد و هر کس از چیزے دیگر پیش آید و دین گفتن فائده نیست  
که این را گفتن است نه راه گفتن اما مقصود اہل السداد توحید این نوع سخنان ترغیب  
طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال کشف عظمت آسیت  
بر دل و طبقات احوال دینی و عقل فراموش گردد و احوال و مقامات و نظر بہت او حقیر نماید  
از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین بین فنا زبانش ناطق گردد و در حق خلق  
و خالق گردد و در عین این فنا حیرت و بے نشانی بود فیخصہ فی کسوة الالہ

کس را ندید ز تو نشانے	ایست نشان بے نشانے
-----------------------	--------------------

و اگر کسی در ذکر باین درجہ نرسد و این احوال و مکاشفات و سرائد و لیکن  
ذکر بر وی مستولی گردد و در دل ممکن شود و معنی کلمہ توحید آن معنی که در آن حرف  
نبود و عربی و فارسی نہ باشد بر دل غالب آید و دل بذر و معنی او قرار گیرد و چنانکہ  
دل را بشکلف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود کہ چون دل بنور ذکر آراستہ گشت  
کمال سعادت را مہیا باشد ہر چہ دین همان پیدا نیاید را بچہان پیدا آید و چون زمین  
دل از خار و ساوس دنیا خالی کرد و تخم ذکر و دود و بیست نہاد اکنون هیچ نہاند کہ  
باختیار تعلق دارد و اختیارتا اینجا بود پس از ان منتظر می باشد تا یہ پیدا آید و غالب آن بود

که این تخم ضائع ننماید که سرکان ببرد حشر الاخشاء نزد آمدن حشره و ذکر بر دوام  
 کلید عجایب ملکوت است و قرب حضرت آئینست و ذکر بر دوام نه آنست که بزبان بیاورد  
 بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد  
 از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب  
 و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر  
 نزد بعضی غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف دپوست حقیقت ذکر  
 باشد و دوام مراقبه دولت بزرگیست و علامت صحت مراقبه موافقت احکام آئینست  
 و نیک شوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت هر چه  
 طریق است اصول بحقائق و دوام مراقبه بپایان قطع علائق و عوالم و صبر بر مخالفت  
 نفس و اختیار از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی  
 قدس الله سره الخیر فرموده اند که بعد از برقراری و سنن اقصا نماید و اوقات دیگر  
 بذكر برسد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای قرآن و سنن اولی است و  
 همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر و روی نماید و از تلاوت حاصل گردد و باز  
 دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق فروع  
 حقائق علوم و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله و روی و کماله علی  
 نماز است که عبادت تامه جامع است و حضرت خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس  
 الله تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سنا و خود فرموده سمعنا  
 ان تلاوة القرآن افضل من الذكر و انگاه در تقویت این سخن فرموده و چه  
 نیک غوصی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق کردن فاضل  
 تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن لم یخلق من ذل الی العباد ولا یخلق  
 ولا یبدل نس فهو علی طراوته و طیبه و طهارته و له کسوة الی نور عظیم

لا تَقْ بِنَجَاتِ الْمَلَائِكَةِ وَهُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَدَكَرَ الدَّيْ سَدَّكَ الْعَبْدُ  
 مُسْتَدْعَاً لِقَاءِ قَلْبِهِ مِنْ عِلْمِهِ لَا كَسُوءَ وَكَأَكْرَسِي قُرْآنَ نَدَا  
 بَابُكَ دَلَّ حَاضِرًا وَدُخَانًا فِي مَخَارِقِ تَحَايِثِ النَّفْسِ وَبَاهِرِ جَانِبِ بَرِّ وَدَلَّ بِرَا  
 بِرٍ تَعْظِيمٍ وَتَوْقِيرٍ أَرَسْتَهُ دَارُ وَدُورِ دَلَّ فِي حَاضِرٍ لَوْ عَظُمَتْ قُرْآنَ كَسَحْنِ خَدَا لَيْسَتْ  
 عَزَّ وَجَلَّ وَصُنْتُ وَیْ سَتِ وَتَقْدِيمِ سَتِ أَلْ حَقِيقَتِ مَعَانِي أَيْخُرُوفِ آسْتِ كَارِ  
 تَوَدَّ مَهْفُتِ آسْمَانِ مَهْفُتِ زَمَانِ طَاقَتِ تَحَلَّى أَنْ نَبَاشِدِ وَامَامِ أَحْمَدِ حَنْبَلِ رَحْمَتِ الشَّرِّ  
 عَلَيْهِ سَيَكُونُ خَدَا وَدُخَانِ عَزَّ وَجَلَّ رَا سَخَوَابِ وَدِيدِمْ كَعْتَمِ يَارِبِ تَقَرُّبِ تَبَوُّجِ حَیْزِ قَاضِلَتِ كَعْتَمِ  
 بَكْلَامِ مِنْ قُرْآنِ كَعْتَمِ أَلْ مَعْنَى فَعْمِ كَعْمِ وَكَأَكْرَسِ كَعْتَمِ أَلْ فَعْمِ كَعْمِ وَكَأَكْرَسِ كَعْتَمِ أَلْ فَعْمِ كَعْمِ  
 قَدَسِ السَّادِ وَ أَحْمَدِ كَسِي كَعْمِ وَدَارِ وَتَوَدَّ وَدُنَانِ كَعْمِ خَوَرِ دَا ثَرِ كَعْمِ قُرْآنِ نَبَاشِدِ وَدُخَانِ  
 اَزْ قُرْآنِ مَبْنِیْ لَهْ كَوَهِیْسِ كَعْمِ بَرِّ وَجُودِ بَشَرِیَّتِ وَاقِعِ مِیْشُودِ اَوْرَا فَا سَیَكُونِ وَآثَارِ اَوْرَا  
 دَفْعِ مِیْ كَعْمِ وَجُودِ نَوْرِ قُرْآنِ بَرِّ وَدَلَّ مَوْسَمِ جَمْعِ شُودِ نَوْرَانِیَّتِ زَبَادِ شُودِ وَجُودِ بَشَرِیَّتِ  
 بَیْشَرِ مَتَلَا شِیْ كَعْمِ وَدُخَانِ اَمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ حَكِیْمِ تَرْمِذِیْ قَدَسِ السَّادِ وَ أَحْمَدِ حَنْبَلِ رَحْمَتِ الشَّرِّ  
 وَطِیْقَةِ تِلَاوَةِ قُرْآنِ دَرْ شَبِّ قَاتِحِ وَ قَلَّ بِأَیْهَا الْكَامِرُونَ وَ قَلَّ بِهَوَا السَّادِ وَ قَلَّ بِأَعْوَدِ  
 رَبِّ الْعَالَمِ وَ قَلَّ بِأَعْوَدِ رَبِّ النَّاسِ حَاتِمَةِ سُورَةِ حَشْرِ وَ خَاتِمَةِ سُورَةِ بَقَرَةِ وَ  
 جَمَلَةِ وَطِیْقَةِ سُورَةِ نِیسِ سَتِ وَحَضْرَتِ غَزِیْرَانِ حَوَاجَةِ عَلِیِّ رَا سِیْتِنِیْ قَدَسِ السَّادِ وَ أَحْمَدِ  
 فَرَمُودِ اَنْدَكِ هَرْ گَاهِ سَدَّ دَلَّ جَمْعِ آیدِ كَارِ سَتَمِ مَوْسَمِ رَا یَدِ دَلَّ قُرْآنِ وَ دَلَّ بَیْشَرِ مَوْسَمِ  
 وَ دَلَّ شَبِّ وَحَضْرَتِ اَمَامِ رَبَّانِیْ حَوَاجَةِ یُوسُفِ بْنِ اَلِیُوبِ هِدَا نِیْ قَدَسِ السَّادِ وَ أَحْمَدِ حَنْبَلِ  
 سَلْسَلَةِ مَشَاحِجِ خَوَاجَةِ مَاقَدَسِ اَللّٰهِ تَعَالٰی اَرُوْا حَمْدِ بَا یَشَانِ مِیْ یُیُودِ وَ حَسْبِیْ فَرَمُودِ  
 طَالِبِ رَا مَیْدِ كَعْمِ شَبِّ وَ رُوزِ رَا سَتَعْرِقِ كَلِمَةِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ كَعْمِ دَا نَدِ وَ دُخَوَابِ وَ  
 سِیَارِیْ بَرِ كَشْتِ كَوِیْ وَیْ نَفَقَةِ كَعْمِ دَسْتِ اَزْ نَوَاقِلِ مَازِنَا وَ ذِكْرَانَا وَ تَبِیْحِ مَآبِرَا وَ قَضَا  
 بَرِّیْنِ كَلِمَةِ كَعْمِ جَانِیْ كَعْمِ اَلْمِیْ بُو وَ حَضْرَتِ نَفْلِ رَحْمَتِ بُو وَ هَرِ رُوزِ وَ تَبِیْ مَلِكِ

هر ساعت و لحظه پندارد که در آله الا الله نور سلمان است از هر چه جز لا آله الا الله است  
 الا نماز فرض و سنت تبرک کند بکلی از چنان لا آله الا الله را لابد و ناچار داند و مابقی را  
 بلا و محنت شناسد نمی گرد و از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیر و بذکر لا آله الا الله و همه  
 حالات و ساعات و در قطع علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری باطنی  
 کامل و روشانی تر از قول لا آله الا الله نیست شیخ شهید محمد الدین بغدادی قدس سره  
 روضه گفته اند اتفق المشائخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید مالم  
 یسلك طریق لا اله الا الله - مدقه قریبه باریعین سنت را یصل الی حقیقه  
 الا الله و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره تعالی روحها فرموده اند کسی که  
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله  
 بود و ظلمت شرک خنی را باین کلمه بمبارد و درمی کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود  
 میدارد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جدد و ایمانکم بلا اله الا الله الحمد  
 و منها اهل تلوین را مرتبه ندماست تا ایشان را بے اختیار ایشان بحضرت سلطنت  
 ندارند باز نیابند و اهل تمکین امر تبیه و زر است که حضرت سلطنت ایشان را نائب  
 مناب خویشین ساخته است و تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده  
 پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمین بود و هر گاه که خواهند باختیار از صفته بصفتی  
 از حالتی بچالتی منتقل گردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست اما فرق است  
 ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه  
 از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تحقیف است این سخن از ایشان در وقت مطاعه  
 الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان اما طائفه  
 از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیزان شرع  
 سنجند اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بران

اعتماد میکنند یکی از کبریا قدس السرا و اجماع میگوید که اقل من قلله الا بتأهدين  
 حدیثین الکتاب المسندة و آن شام که عبد الله نخندی بجا پیوست در آخر آن وارد  
 سال بعد از واقعه که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس السرا تعالی روحه در برتریداد  
 نموده بود و با و در آن واقعه فرموده که خود را تشویش مده این زمان وقت ظهور آنچه  
 فی طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترخاوند ظهور آمدن و صحبت آنکس  
 خواستی رسیدن قصه واقعه خود را بشام بگذازندی اظهار طلب کردند در آن واقعه دیده شد  
 که مرا برانند و بکنج خانه رسانیدند در بچه در آن کنج خانه پدید آمد و بران در بچه زنجیر و  
 کلید آن قفل سیاه و زرد و پس تسلیم کردند مرا میل آن شد که قفل را بکشایم اندک بکشادیم  
 شعله بزرگ بران آمد با خوشبین گفتم اگر این در را حالیا تمام بکشایم کس اوقت این شعله  
 نتواند بود و کلید با منست هر وقت که اختیار باشد مقدار صحبت می توان کشود و حضرت  
 اهل نمکین گفته اند از رقی تصرف احوال آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت ایستاد  
 بکلی برخاسته است هیچ سبب از اسباب لغری و معنی بحال ایشان راه نیامد هیچ  
 چیز از کمالات ایشان را از مشاهد محبوب و اشتغال با آن مشغول نتواند کرد و احتمال  
 با خلق و مشاهد احوال ایشان در ایشان اثر میکند و صفت ایشان را لغز نتواند  
 کرد و چنانکه اهل تلویح و اهل نمکین را بنده و وزیران تشبیه فرموده اند ولی عزالت و  
 ولی عزت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزالت اشرف است نسبت به حال  
 ولی عزت افضل است بحسب کمال همچنین ملک مغرب اشرف است از انسان  
 ناقص انسان کامل افضل و اکمل است از وی و آنکه در صحیح واردست در حدیث قدسی  
 و آن ذکر فی ملائکه کتب فی ملائکه حیث منضم و همچنین آنچه واردست در حدیث  
 قدسی دیگر در وصف ولی عزت است آن من اعبط اولیائی عتدی امور  
 خفیف الحاد و آنچه در آن حدیث دیگر واردست که رسول صلی الله علیه وسلم



فرمود ان لله تعالى عباده اليسوا نبيا و لا شهداء وليخطبهم النبيون  
والشهداء لقربهم ومكانهم من الله عز وجل ولقد قمتي اثنا عشر نبيا  
انصح كالنواصي و انتي و انچه واروست در احاديث ديگر كه مثل اين احاديث است  
سوم تفصيل خواص ملك بر خواص بشر است و موهم تفصيل دلي بر بني است دفع  
آن و هم و تحقيق جواب ازان شبهه بنا بر اين معني است كه فرق است ميان شرف حال  
و ميان فضيلت و كمال و منها طريقه اهل الله بر انو است بعضي بخصت عمل كرده ايشان  
مقصود از خصت نفع خلق بودند و وجود خود و بعضي عمل بغير نيت كرده مقصود ايشان بغير  
نفع خلق بودند و وجود خود و اما نفع خلق در عمل بغير نيت بيشتر است و ظهور در ان تمام تر  
و از خطر دور تر همه در كار اند هر آدمي مثال فرختي است درخت بے نتيجه نبود يا ميوه بد اگر چه  
ميوه مختلف طعام باشند يا در سايه او بيا سايه يا از حسن طراوت او منظر اعتبار بهره گيرند

نظم هر كس بدرت در آرزوي و گزند	اندر تگ و پوي و جست و جوي و گزند
گرچه كس را بسچ كار و بار نيست	جمله بهيكار اند و كس بهيكار نيست

كمال وجود اهل الله و را ي عقيدة خلقت و زياده از انست از عقيدة خلق  
جز بار خاطر چيز ديگر نيست مقصود از ان عقيدة و اظهار كمال اهل الله تربيت و وجود خلق است  
بار هستي براي منفعت ديگر ان مي بايد كشيده و در باطن آن هستي را از خود لغني مے بايد كرد  
نسبت تربيت و منفعت وجود ايشان در اظهار كمال تصور و نقصان است و باطن  
ايشان از اين معني در دعا آمده است اللهم لا تخدش لي عن اظهار الاله احد شئ  
ذلة باطنة بقدره و لا ترفعني عند الناس حتى لا احطط عند نفسي و اعية طلب  
ديني پديد مي آيد و صحبت اهل الله را طلب ميشود محض فضل الهيست و حق آنكه نيكو  
ع نشود عيشش بهر دل و جان ندهند و بايد كه قدر آي نعمت بزرگ را بشناسد و اگر همه  
آب بود كه زباني گوش دل ايشان اهل الله دارد و توفيق آن پايده و آن اعية تربيت و

و تقویت کند و نظر اهل الشریان داعیه طلب که بے اختیار ایشان در یکدیگر آید و ظهور کند  
 بیشترست چه اگر با اختیار ایشان در یکدیگر آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار را ایشان  
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و تا بی اختیار ایشان از غیب  
 چه پدید آید و مبتدیان و اهل طلب اینزد یک خداوند سبحانه و تکیا و نزدیکی اهل تعظیم  
 نفاذ قویست و برای نیست که یا آورده اند از ادبیت طالما فکن له خادما ظهور در  
 طلب و لقی بزرگست زیرا که تاحق سبحانه و تکیا بصفت ارادت بروح بنده تجلی نکند عکس  
 از ستائی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه و تکیا و طالب صحبت وستان نمی گردد

س جوینده ازان حق که جویان تو هستی || در جویای بدان ترا جویان هستی  
 و تربیت و تقویت این صفت دران بود که تسلیم تصرفات و لایت شیخ کامل مکل  
 گردد تا بعبانیت خداوند عزوجل مقسود شود و بحصول میوند و اگر نه خطر آن دارد که آن  
 صفت طلب و روی بقانیا بد و مشاطه اهل باطن کم دیدن و کم زدن نیستی و  
 افتخارست دید تصور اعمال و مشاهد نقصان احوال وجود بشریت بهیچ چیز چنان  
 منافی نگردد که بدید تصور یک از حکمتها که بنابران زلت را نبیا گذرانیدند این بود  
 و حقیقت استغفار آلتست که استغفار از وجود بشریت بود که اهل همه گناان است  
 بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد و اله بقای آنرا در خود دریابد و دران از دور ماندگی  
 از سر تضرع در حضرت حمدیت جل ذکره بنالده تا حقیقت استغفار بود و نظم

خلق ترسد از تو من ترسم ز خود || کن تو نیکی دیده ام و ز خویش بد  
 دولت در دمسلمانیم ده || نیستی نفس طلبانیم ده

در گذرانیدن تصور بر اهل الشریع حکمت نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراض  
 موسی بر خضر علیه السلام که بحجت غیرت شریعت بود یکی از حکمتها که دران نفی  
 وجود موسی بود علیه الصلوة والسلام مرشد علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دوستان

خود را نسبت بحال و تربیت می فرماید و چون اولیای امت را از نسبت ولایت  
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست هر آینه از نسبت ولایت پیغامبران  
 دیگر علیهم السلام نیز بهره بود اولیای امت بهره از علم لدنی به نسبت مشرب حضرت  
 علیه الصلوٰۃ والسلام و به نسبت استخدا و از روحانیت و اگر چه اولیاء رحمة الله  
 علیهم بواسطه صورت جسمانیت و قسے باشد که عاقل باشند از ان استخدا و اولیای  
 امت را اقتباس انوار از مشکوٰۃ روحانیت بعضی از انبیاء علیهم السلام می باشند  
 و استخدا و باطن از روح آن نبی منافی بتجیرت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نیست  
 زیرا که همه انبیاء علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوٰۃ نبوت حضرت  
 رسالت اند صلی الله علیه و سلم و استخدا و از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم ارواح  
 همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را  
 بتعلیم الهی و تفهیم ربانی به واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات  
 حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در اندازد و قل ان  
 ربی یقذف بالحنی علام الغیوب و آن علم شهادت و وجود و ذوق بود نه بدلت  
 عقل و نقل و در وقتے باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد به حجاب صفات  
 بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی بکلی صاف شده باشد و بنده از جو  
 بشریت بدرآمده از لدن خویش بحدن حق سبحانه رسیده و از آنحضرت در معرفت ذات و  
 صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانسته

تا بگیری دوست تو علمت تا  
 همچو حسد پری از نور حجاب  
 زانکه هر فرعی باصلش رهبرست  
 تا لدن علم لدنی مے پرو

نظم چون ملائک گوی لا علم لنا  
 گردین مکتب ندانی تو حجاب  
 دانسته باید که اصلش زان سرست  
 هر پری بر عرض دریا کے براد

و منها اثبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در ملا و صورت  
تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و صورت جمعیت بر مثال جوهریست که هر چند پوشیده  
تر بود جوهریست اوصافی تر گردد و درین معنی گفته اند از درون سواشنا و از بیرون برنگانه  
و ش. اینچنین زیبار و شش کم می بود اندر همان حقیقت نیست که بحقیقت تحت  
اعتبار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیست  
ست و اگر نیست نبود حتم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه ندارد اگر چه در کسب اخلاص خود را  
از نظر نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بے حتم داشت نتیجه ندارد حتی  
آنحضرت است که وارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم و ردی  
ایضا من و عکالا اجر من لا حسبته له حسب و احتساب چشمه است ثواب  
و نتیجه باشد و اجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی و از اینجا فرموده است ابو سلیمان  
و ارا فی قدس الله کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جرم فی الآخرة  
و منها معلوم نیست که در چه صفت دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود و گاهی است  
و گاهی اضطراب کار است بے تدبیر و حیرت ضروری هر کس از کسب سنتی بکمال  
رسیده اند اما عاقبت کار همه تحیر بودند و می باید داد و تسلیم تصرفات غیبی بودند  
و وجود و نحو در ابکی حضرت واجب الوجود حل ذکره تفویض نمودن که ابتدا و وسط  
معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت است همه  
برین بوده اند شیخ عطار قدس سره میفرماید لظلم

گاه بے گاه از پله کین آسمند  
همه جان عجز و حیرت ساختند  
غرق گشتند و خبر نه از کس  
بلکه کمتر چسبند ترک جان بود

بیش دانا یان که ره بین آمدند  
جان خود را عین حیرت ساختند  
در تنگ این بحر بے پایان بے  
تو چنان دانی که این آسان بود

واله و حیران شدم یکبارگی  
چند گویم جز خموشی راه نیست

می ندانم چاره جز بیچارگی  
زانکه کس راز هره یک آه نیست

اولیای خدا عزوجل خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن بهمت  
را از التفات بوجودی که طالب خط جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند  
بنابرین حزن و خوف را که سبب ظهور این دو صفت طلب حظ روحانی یا جسمانی است  
زیرا که حزن بجهت فوات خطوط بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت فوات آن در مقابل  
از ایشان پرداخته و این تشریف مرایشان را از زانی داشته که الا ان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الایه و بحقیقت درین زمان اهم ولایت  
برایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که الفناء فی الله و البقاء به است  
بعد از فنا مطلق بود از همه خطوط و تعلقات جسمانی و روحانی و باینهمه در مقام ولایت  
اولیاء خداوند را خشیت و هیبت و عظمت و جلال الوهیت بحالی خوف و حزن تشبه  
است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده  
و ازین معنی سید اولیا و سید انبیا صلی الله علیه و سلم فرموده است انا اعلمکم بالله  
و اخشاکم بالله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره تعالی روحه فرموده اند که انبیا  
و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم لم یأتوا المکر بعد البشری و لیس المکر  
عنده الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة خوف التحویل فذا غیر  
مکون فاذا او من و بشر من فاما المکر الذی لا یجوز منه فاعظم شائنا  
و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال  
ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت  
و عورت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا در دوسه و رسیدن  
در سیر فی الله که مقام جذبه است چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود

مشاهده کرده بود و کینیات آمار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذبه الهی شده  
 لاجرم بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف و س تصرف  
 حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است در خلق  
 بحق و ولی حقیقت منظر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت است و سستی  
 خود را و تصرف حقیقت جزئی نیست گفته اند و اصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی  
 از متقرمان حضرت جلال آنانند که بعد از وصول به رتبه کمال حواله تکمیل دیگران بایشان  
 رفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فناست ملک شدند قباب غیرت و قطان  
 دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدیگری که بجا پر و ازند در ایشان  
 گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب ششنا تواند کرد این طائفه را از اذواق  
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را از ایشان  
 بر بایند باز تصرف اب جمال ازلی ایشان را از ایشان و بدو خلعت نیابت پوشانند  
 و حکم ایشان را در ملکست نافذ گرداند و فضل و عنایت ازلی ایشان بعد از استغراق  
 در عین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا ساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی میسازد  
 ارزانی دارد و تا خلق را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفه اند کاملان  
 مکمل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول وصول یافته  
 اند و بعد از آن در رجوع بر اتر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت مازون مامور  
 شدند قل هذا سبیلہ اذعوا لی الله علی صیدۃ انا و من اتبعه الا یتة هر کجا  
 فرو مانده در ظلمت بیابان تحیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس جذوات  
 و مواجید با نفاس طیبه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند  
 عیسی منم و معجز من این نفس است هر دل که شنید این انفسم زنده شود  
 و من احس قولاً من دعا الی الله و عمل صالحاً و قال اننی من المسلمین و جعلنا

منهم اثنتی یهتدین با هم را که صبر او کا نو بایا تنا یوقنون و در صفت این طائفه گفته اند

ای بسا که او احد کز راه دل برکنده اند	ای بسا و صفت احد کاندز نظر بیرون اند
این همه عوینت یعنی وی ز دعوی پشتیبان	وی و صند چندانکه دعوی کرده بنمون اند

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و وجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات وجود فنا را تغیر نتواند کرد و مراد از وجود بشریت وجود طبعی صلیست نه وجود طبعی عارضی عود و وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد و آن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعه

موسی اندر درخت آتش دید	سبز تر می شد آن درخت از نار
شهوت و حرص مرد صاحب دل	پنهان دان و نه پنهان انکار

حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما یغضب البشر ارضی کما یرضی البشر و ناطق است بصحت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله مرتبه بقا بالله سیرند انچه می بینند در خود می بینند و انچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی الفسک کما فی الاصلاح بتصرف من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند از فوق این علم آید و با جان بوجد و زهی عدم که چو آمد وجود از او فرو رود و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که اوزا محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه ستیها و اراعلام است و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید کسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ائمه و اهل مشائخ اهل تصوف است از مشائخ مصر بوده است و در کتاب

طبقات مذکورست صحبت با باذوالنون مصری سمرقانی و بشر حافی و غیر ایشان  
از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم بود و وفات نوی در نه سینه و سجدین مائین  
پیش از وفات سید الطائفة جنید قدس الله تعالی روضه به بیت و دو سال و در تحسین  
و القطار شان عظیم است و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و ربو سالی  
گفته اند فاعبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارتست از بدایت  
سیر فی الله و سیر الی الله و قیمتی منتهی شود که سالک از وطن مالوت و خلوط  
بشیریت بجای بیرون آید و در راه طلب توحید است بحق بیار و باد و غیره  
را بقدم صدق یکبارگی قطع کند تا یکجبه وصال رسد نظم

الیک یا منتهی سجد و محرمی || ان حج قوم اسے تراب و احجار

و سیر فی الله انگاه محقق شود که بنده را بعد از فنا سبطلقی که فنا سب صفات و فناء  
فناست وجود حقانی ارزانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم تصافات باوصاف الهی  
و تخلق باخلق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بلیسمع و بلیسمع و بلیسمع  
بلی عقل که ذات و صفات فانی درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر خاد  
محشر ظهور برانگیخته شده باشند و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن  
بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواوس فانی گردانیده و بصفت  
ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود تصرف کند عزل کرده  
در ین مقام هرگز بنده محفوظ بود در رعایت و وظایف شریعت اقامت هرگز  
و لیل بجای صحت حال فناء این بود و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرقی را عزوجل  
بر ویست دلیل عدم صحت حال فناء این بود ابو سعید جز از قدس الله روضه در بعضی  
فرموده است کل باطن بخالف الظاهر فهو باطل و ساوس و هواوس نسبت باکس  
ست که هنوز از مقام فنا نگذاشته شرک ظاهرا باشد خفی بود و به نسبت که باکس که



به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بندایت حال فنا بود و سرکش از احسان  
 غائب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات صفات تکمیلین یافته بود از سر حال فنا بصورت  
 و غیبت از احساس درین مقام تکمیلین لازم دل نبوده شاید که بعضی را اتفاق افتد و بعضی  
 را نی باشد بلکه باطن وی غرقه لجه فنا بود و ظاهر وی حاضر انچه می رود و از احوال و افعال باشد  
 اهل فنا و بقا بعد از طلب و عبادت به طمانینت و وجدان و سرور شهادت رسیده باشد  
 و در عین مراد نام او گشته مقامات و کرامات را حجاب الستة و مشرب دل از کل مخلوط جسمانی  
 و روحانی صفاتی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام  
 فنا بهرست محض است و اختصاص آیه است و سنت الهی رفته است که از عطا  
 محض که بحقیقت بهرست باشد و صورت عطا و عاریت نبوده هر آینه رجوع نفرماید  
 و از اینجا گفته اند الفانی کایزالی او صافه ذو النون مصری قدس الله تعالی روحه  
 فرموده است ما جبر من رجع الی الله احدی فی جمیع عهده این است  
 معنی سخن حضرت خواجه ماقدر الله تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بهرست  
 عود نکند و مقام فنای مطلق اگر بهرستی است ظاهر این مقام بتدریج بمحصل شراط است  
 و شرط رسیدن فنای مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب  
 از انچه مقتضای محبت ذاتی نبود و مراد از فنا جهت بشریت و خلقت و فنای این جهت  
 است در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هر چه  
 اندر سلطان آتش افتد تهر وی مصفت وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر  
 صفت آهن است عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگیرد و تو او نشوی  
 ولیکن ارجه کنی بجائی برسی که تو دویی برخیزد راه علم و عقل تا بساحل دریا  
 فنا پیش نیست بعد از آن حیرت و بی نشانی است و عجائب این ظهور انهنایت  
 نیست و احوال او جز بسوگ در رسیدن معلوم نگردد ع عاشق جز رسیده را نبود

و از تجمیع اینها ظهور عالم وحدت و وحدانیت بوده فالجنت سبحانه یجدد المکل حیث  
 کون تنی موجود اند معدوم ما بنفسه لا من حیث ان له وجود افعالها  
 التحدیه فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا بالله حکم تعیین و تعیین  
 مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا بالله در الصفات بصنات ربانی او القیاسات  
 حقانی باشد ابراهیم بن شعیب ان که از مشایخ طبقات ست قدس الشیخ ارواحهم  
 میگوید الفناء و البقاء بعد و علی خلاص السحابة و صحته الصودیة  
 و ما سوی ذلك مغالط و زندقه و فناء فنا که در میان اهل استعاره است  
 آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد تا در رویت  
 جلال و کشف عظمت الوهیت و غلمات آن حال دنیا و عقبی فراموش گردد و  
 احوال و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد از فنا نیز فانی گردد  
 و اندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در عین فنا اینهمه  
 حیرت و بے نشان بود **بیت** کس می نهد ز تو نشانی به اینست نشان  
 بے نشانی به فیه فی کسوة الاله از حضرت خواجہ ماقدر الله تعالی روضه قال  
 کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده گفته  
 باشند اما باز گشت اینهمه و وجه است یکجه فنا از وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا  
 از وجود نورانی روحانیت و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است  
 که ان الله تعالی سنعی الف حجاب من نور و طمته و بعضی از کبر اقدس الله تعالی  
 ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتام و قد و صلت  
 و گاه گاه حضرت خواجہ ماقدر الله تعالی روضه در بیان این طبعی و سیر  
 الی الله همه حجب را به یکی بازمی آورند و می فرمودند حجاب تو وجود تو نیست  
 دفع نفسک و تعالی خود را بر دربان و آنکه در روضه از تو تا دوست به نیستی تو

در راه تو فاشاک و خسته نیست توئی و از اینجا است که بعضی کبر اقدس را در تعالی  
 ارواحم فرمودند که احباب الوجود که در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام که در  
 صحیح وارد است افاطه الاذی عن الطريق افاطه اذی شارب بنی وجود بشریت  
 است و وصول محبت محبوب که نهایت جمع احوال شریف است بعد از فنا و بقای  
 مذکور صورت بند و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات الوارثین  
 تا ختن آرد ظلمات حدیثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود  
 اما بعد از بقا و وجود محبت محبوب وصول تواند بود و وجود محبت که بقا  
 یافته است محبوب از سطوات تجلی مضحل و ناچیز نگرود بلکه قوت گیرد و نظم

در تو کجاست کسی تا نرو و بپای تو	مرغ تو چون شود ولی تا نرو و بپای تو
----------------------------------	-------------------------------------

فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود

یحرق بالنار من یسیر	و من هول النار کیف تحرق
---------------------	-------------------------

و همچنین ایشان از تغییر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات  
 و اصل را از مشاهده محبوب و اشتغال با مشغول نتواند کرد چه رجوع و اصل در  
 احوال محبوب خود بودند شهود حق سبحانه و تعالی و احجاب خلق گردد نه خلق  
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنارانه مخالطت خلق و احجاب  
 حق سبحانه و تعالی گردد و تار سیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود بیحجاب  
 دیگر می گردد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود در فنا باقی بود و  
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبه وصول  
 را که مراتب سیر فی السمت نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را  
 نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد  
 از آن مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بعد از آن در آخرت نهایت آن مراتب

نتوان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس سره سیر می فرماید لفظ  
 اندر روح جمله ادب باید بود  
 تا جان باقیست و طلب باید بود  
 یکدم اگر هزار دریا بکشد  
 و سیر فی الله مقام بقا بعد از آن است و سیر عن الله با الله مقام تنزل است  
 بمبالتة عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران منزل  
 است ملوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و ارامیت از هر میت و لکن الله رحیم  
 و درین مقام تنزل در هر امری ایشان را رجوع بحق و استغفار دوام لازم  
 بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا علیهم الصلوة والسلام بهره بود  
 چنانکه فرموده اند قل هذه سبیل ادعوا الى الله على بصيرة انا  
 و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشرکین و الله یهدى  
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و سلم تسلیما  
 کثیرا کثیرا رحمته نارا حرم الراحمین

## در بیان سیر

رساله قدسیه من کلام خواجه خواجگان خواجه بهار الدین نقشبند  
 که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین  
 عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند  
 قدس الله سرهم



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ المعروف

نخواجہ خسرو

خلف حضرت خواجہ | بسم اللہ الرحمن الرحیم | باقی باللہ قدس سرہ

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المدققتین  
عارف باللہ خواجہ عبید اللہ المعروف نخواجہ خسرو قدس سرہ وفاض علی الطالبین  
فتوح شب جمہ مبارک روز نثرین خواجہ بہارالحق والملتہ والیدین المعروف بنفشہ قدس  
السرکام سرہ الغریب سوم ربیع الاول سنہ ہزار و پنجاہ و سہ اثنای شروع در اظہار این  
اسرار واقع شد الحمد للہ کہ حقیقت از آفتاب روشن ترست و حال وحدت از مرآت  
کثرت ہمہ حال دورتر اما بعد این رسالہ از حقیقت انیسویں است اگرچہ چشم ہمہ ساطع  
از قربانی چنان اتم کہ از صورت تحقیقت برسی دور منہم از پائے بر خیزد ای سید  
یکی از بعد خبر در و آنرا دہی بود و دیگری از قرب نشان نگرداند آنرا نیز سبب باشد  
حقیقت از کہ بزبان این رسالہ بالحدوث میریزد بر وحدت اظہار دہد کہ آنچنانہ بعد است  
و نہ قرب و چون وحدت ظاہر نماید بعد و قرب عین وحدت باشد ای سید

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند  
 اگر چه بیکدیگر نام بایشان یک نیست ای سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاد  
 و مشارب منوعه متناقضه مشرب به عذب لطیف روحانی و مذاهب عام و شامل حال  
 و جدائی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذاهبی خاص و مشرب مخصوص نباشد چنانچه  
 در گفتگو در آید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان ای سید  
 وحدت باطن کثرت است کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است ای سید  
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید ای سید ترا از وحدت بکثرت  
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انمودند بجهت حکمتی که او سبحانه و اند و بندگان فلاح  
 او نیز با اعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری ندارند  
 و از آن حال اثری در تو پیدا نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت  
 بکثرت آورده بعد از آن چند کسی از بندگان را بسبب واسطه بخود آشنا کرده از کثرت  
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه  
 ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشان را فرمود که بدینسان تعلیم این طریقه  
 نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که بر آن راه عمل کرده  
 و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از دوگانگی به یگانگی  
 رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت است  
 ای سید شریعت عبارت از فعلی چند و ترک چند است که آنرا در کتب فقهی بیان  
 کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه  
 با اوصاف حمیده که آنرا اسفرد در وطن نیز گویند و تعبیر بسبک نمایند و آن در کتب  
 مشائخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی تفصیل مذکور است و بعضی از آداب اشغال  
 که مشائخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است ای سید احکام شرعی که مینای آن

اثینیت است بخاصه متصل بوحده است و سر آنرا خداوند و خاصان او پس  
 در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود و بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت  
 عین وحدت است بفهم ای سید نماز و روزه و زکوة حج و امثال آن که متصل  
 بوحده اند بخاصیت و ایصال آنها بوحده و قسے است که خالصا لله مودعی شوند  
 چنانچه شرط کرده اند معنی سدر یناب همه کس بفهم در گنج و هر کس تا که ارم معنی بخاطر  
 رسد اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آنست که تصور کند که نیت کردم که نماز  
 گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که او را گم کرده ام  
 و میخواهم که بوسیله این عبارت وحدت که عین الهیست ظهور نماید ای سید  
 عابد اوست و معبود اوست عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه اطلاق  
 و مراتب و تیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر یک حقیقت که هستی  
 صرف است بفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق و میم که رفع آنها در طریقت  
 واجبست همه مبنی و شعر است از بیگانگی و دینی و اخلاق حمیده که تحصیل آنها لازم  
 همه مجرد و معلوم است از آشپای بیگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست از شریعت  
 و طریقت اگر چه سیر ایصال در اول او را معلوم نباشد و در ثانی اگر تامل نمایند بشرط  
 مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارت کردیم بآن ای سید این همه اشغال و اذکار و  
 مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع اثینیت  
 موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است  
 جز وهم و خیال نیست و تحقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید و یکی است  
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت  
 دایره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازله بشکل خط در نظر در آید پس وحدت  
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت است همان وحدت است

بذات و صفات خود در افعال و آثار ای سید حار فی رفیع المرتبه می فرمود که در پیش  
 تصحیح خیال است یعنی غیر حق در دل نماند الحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب  
 جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخيال باید کرد و شب روز و خیال محدث باید بود که  
 سید اگر سیادت بخوانی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دویی بر آئی و  
 واحد بودن آنست که بر وحدت در وحدت همیشه باشی تفرد خاطر غم داند و همه از دویی است  
 چون دویی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد و چنانکه تا ابد هیچ غم مبتلا نگردد و در جهان  
 آسودگی حاصل شود چنانکه در عدم است ای سید چون بحقیقت توحید برسی وحدت  
 صفت تو گردد و انی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است  
 که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکبیت است ای سید  
 دانسته پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که هیچ آتش نازل نگردد و انازل تا ابد حق  
 موجود است و بس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری ندارد زید را بیماری  
 پیدا شد که خود را مرد دانست و از مردم اوصاف زید شنیده و طلب شد چون بعلاج پاک  
 خوب بیماری او رفع شد و هیچ جانبور زید بود پس سیخ قدسیخ نمودند چون بمنزلگاه  
 رسیدند خود را سیخ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتها که  
 چیز است بعد از ان با آن صفتها خود را دانمود آن عالم نیست اینجا غیر کجاست غیر کجا  
 موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین دانستی و معلوم تو شد که قرب و بُعد  
 مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدایی داشته تا پیوستگی  
 پیدا کند و عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت است هیچ چیز نیایی  
 بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنسه و هیچ جفته چه خارجی و چه ذهنی و چه وهمی بهم نرسد  
 که غیر او بود همه اوست همه ای سید هر چه در ادراک می در آید اوست و  
 هر چه در ادراک نمی در آید هم اوست آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند



بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست  
 مقید اوست کلی اوست جزئی اوست منزه اوست تشبیه اوست ای سید با آنکه همه  
 اوست از همه پاک است این اطلاق اوستی و دیگر است غیر آن اطلاق که او همه است  
 با عین درین اطلاق هیچ کشف و عقل و فهمی نرسد و یحذر کم المفسر اینجا است ای سید  
 شهود و مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود و این شهود و کالبرق الخاطف  
 باشد و دوام اوست حیل است و حصول او و عدم او متفق ضمای جامعیت انسانی است که منظر  
 اتم است ای سید عارف را بالا تر ازین مقام نیست و درین مقام فحاشی کلی و انعدام  
 صرف است و این از اقسام کلیه قیاس است ای سید این معارف درین مقام  
 بتقریب نوشته شد آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که بالا نوشته شد  
 نباید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهوم که بعنوان غیریت در نظری و آید از  
 نظر ساقط شده مرات و وحدت شود و سالک جز یکی ند بیند و جز یکی نداند و جز یکی نخواهد  
 ای سید طریق دیگر اینست که لا آنکه یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند باین معنی که کم  
 اند در وحدت ذات و مستهکک اند در وی لا اله الا الله یعنی وحدت ذات بصورت این  
 چیزها ظاهر است و در نظر ما مشهود پس اشیای باطن اند و اظا هرست و در شیار پس  
 او هم ظاهر اشیای باشد و هم باطن اشیای در اشیای جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست پس اشیای  
 اشیای نباشند بلکه حق باشد و نام اشیای بر اشیای اعتباری بود که آن نیز عین حق است +  
 ای سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه عبارت از ملاحظه  
 معنی وحدت است بهر وجه که توان کرد و اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه تعقل معانی  
 گردد آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر بی تخیل الفاظ  
 تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و بوجه آن بسیار است چنانچه از کتب بزرگان معلوم تواند  
 کرد و مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله حیاست که بحقیقت قلبیه

و توسط تصور مضغه متوجه گشته ازین حقیقت که آن حقیقت قلبیه منظر حق است تحیل لفظ اشهر  
کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی توانی این توجیه را درست کرد  
کار باسانی صورت میگيرد ای سید بدن تو صورت و منظر روح نیست و غیر انیست  
و روح تو منظر و صورت حق است و غیر انیست این هر دو صورت جسمی روحی و موهوم ان  
چون لفظ الهی خیال گوئی و بان حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر است متوجه گردی  
و دانی که من بهائیم امید است که شهود و شهادت وحدت در کثرت میسر شود و هر چه در نظر تو  
در آید باید که بدانی که صورتی دارد و روحی دارد و حقیقی دارد و چه صورت او ملکات ناموت  
اوست و روح او ملکوت اوست و حقیقت او جبروت و لا الهوت اوست که عبارت از  
ذات و صفات حق است یعنی جمیع خاصان تئیی که عین حقیقت مطلقه است ای سید  
جبروت صفات است و لا الهوت ذات است و صفات غیر ذات نیست آدمی و کثرت  
و شهود اعتباری مغایر ته روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه  
است و تا اینجا ذات و صفات را در یک مرتبه اعتبار کردیم بحسب عینیه ای سید عالم  
حق است که تجلی ذات که الف اشارت با دست ظهور نموده و علم عین ذات است  
ای سید حقیقت مطلقه ظهورات بیه نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول  
ظهور علم اجمال است ظهور دوم ظهور علم تفصیل ظهور سوم ظهور صور روحانیه است ظهور  
چهارم ظهور صور مثالیه ظهور پنجم ظهور صور جسمانیه است و اگر ظهور انسانی را جدا گیری  
ظهورات کلیه شش بود این ظهورات را تنزلات خمسیه یا سته گویند و حضرات نیز گویند  
ای سید انسان جامع همه ظهورات است و بیان اینجا بمعیت بوجه کثیر می تواند  
ای سید باید که بدانی که حقیقت انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه  
ظهوری دارد و همه حقائق صور آن حقیقت است و این حقیقت مرتبه مقدم است بر همه حقائق  
اگر چه ظهور پایان از همه افتاده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

المحمد بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حادیه و محمودیه مخصوص است یعنی حامد او  
 و محمود او است بهر حال و بهر صفت و بهر جای و بهر صورت غیر او حامد و محمودی نیست  
 ای سید اول سورة بقره و آنست که الف اشارت است با حادیه که الف اول است  
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط است و میم اشاره است بعالم که میم آخر است  
 یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا ضرورت تعقل است  
 وحدت است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و رسیدن در اول امر  
 هیچ در کار نیست چون بنیات الهی معنی وحدت در دل بنشیند و خیال فانی مرتفع گردد  
 ترا صفائی رو خواهد داد و که همه علوم و حقائق بر تو مکتوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت  
 از نظر زنیفته و تو هم دینی باقی است علوم صحیح شکل است که روی نماید ای سید چند روزی  
 ریاضت بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل  
 از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در توفیر  
 نگرفته است و ظاهراً و باطن ترا فرو نگرفته هیچ چیز متوجه نباید شد چون این خیال قرار  
 گرفت و تفرقه و دوی بر طرف شد هیچ چیز ترا مزاحمتی تواند شد چه موهوم و باطل موجود  
 حق را مزاحمت نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه  
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا بر یورما که از و راست کنند  
 یا چون نسبت گل بطرف که از گل ساخته شود و اینها همه یکیت ای سید  
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه من است چه عالم از و ناشی است باری هم کلمه است  
 چه عالم بسوی او راجع است دین صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در  
 جمیع آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت رود و از حقیقت بر آید چون موج از دریا  
 و هم کلمه فی است چه عالم در حق است حق در عالم که چون آن منظر است و بوجهی این منظر و هم کلمه سبح  
 چه محیت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق است و هم کلمه هو چه عالم عین حق است

وحق عین عالم و هم فکر نیست چه بوجهی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و نه حق عالم  
 ای سید بوجهی از همه روابط منزله است و میان عالم حق را بلط نیست این اعتبار را  
 لاتعین گویند ای سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجهی ممکن شناخته باشد  
 ای سید اول سאלک را با هم ظاهر متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا  
 به صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جزا بود و این معنی را که در نوشته ام  
 بجهت تاکید بازی نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن  
 فکر نمی باید کرد چون درین فکر متغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهر و مبنی خواهد یافت  
 ای سید اگر سالک با عبادت و طاعت و از کار اشتغال کمالی و از وحدت غافل باشی  
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد  
 ای سید حالی که آنرا وصل تو هم کنی و تفرقه آن حال علم وحدت نباشد بحقیقت آن  
 وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه نیست از مراتب ظهوریه مقصود حقیقی که مطلق است  
 و ظاهر در همه و عین همه تا چیزی ظاهر شود و بوجهی از وجه باشی از اشیا منجاریت  
 دارد و آن منزل و مقصود نیست ای سید هرگاه حقیقت اینچنین باشد از اول  
 تر مراقبه مطلق ضروریست تا مسافت نماید ای سید تفرقه و جدائی تا زمانیست  
 که همه رایکی نمیدانی و نمی بینی چون همه رایکی دانستی و دیدی از تفرقه دلی خلاص شد  
 وصل عریان میسر شد ای سید چون همه رایکی دیدی همه مانند یکدیگر ماند و بس  
 ای سید میان تو و مقصود راهی نیست و راهی که هست همین است که تو او را  
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چون دانستی که تو نیستی اوست و بس راه مانند جمعیت دل و  
 آرزوی دلی و معرفت نفس و معرفت حق و فناء مطلق و وصل و کمال قرب اینجا  
 حاصل شد و کار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را  
 دیدی آسودی دنیا و آخرت و حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و عدم

و گفته و اسلام و موت و حیات و طاعت و محبت و اندلساط زبان و مسکن در  
 در نور دیده شد ای سید چون تو نماندی هیچ چیز نماند که همه چیز با تو بود باندیشه تو وابسته است  
 ای سید بدانکه همه چیز در دست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را  
 از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز در حق نیست و همه چیز با تو موجود  
 اند چون خود را بحق بردی و دران دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه  
 شدی همه چیز با تو دران دریا گم شد ای سید اگر نیک در وی بدانی که انانیت که از تو  
 سرحی ز نذر تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یکا ناگوست که انانیت  
 او از همه جان و حوله گریست ای سید علامت و وصول حقیقت مطلقه آنست که  
 انانیت که از سر تو نیز نماند از همه چیز با اناتوئی گفت اینجا معلوم شود که حجاب جز تعین  
 انانیت نیست ای سید یک ذات است که تمام عالم صفت او است و قائم بدو آن  
 ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید همان یک ذات است که فاشا شد و همان  
 ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمای جهان شده و همان ذات  
 است که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات است که ارادت خود و ارادتهاست  
 و همان ذات است که سمع خود و سمعهاست و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست  
 و فعل خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علی بن القیاس همان ذات است که هستی خود  
 و هستی باست ای سید هر چه عالم ظهور آمده در ذات پوشیده بعد از آن ذات بصوت او  
 در علم خود او و در عین خود تا نیا جلوه فرمود ذات رنگا و گرفت و او رنگ ذات آنچه  
 پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیرش در شے نبود پس آن ذات خود بخود  
 معاملات کرده و عاشقی و رزیده و بندگی و خدائی در میان آورد و کارخانه ازلی و  
 ابدی بر پا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل  
 بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نه بینی ای سید روح تو اوست

که با وزنده و دل تو اوست که با دانا نی و بصیر تو اوست که با دمی نگری و سمع تو اوست  
 که با دمی تنوی و دست تو اوست که با دمی گیری و پای تو اوست که با دمی روی  
 ای سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که با دمی کار آن  
 جزو و عضو از تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو با و توانی ای سید  
 اوئی و توانی و منی هر صفت اوست و دیگری در میان بیت ای سید توحید صفت  
 واحدست نه من و تو تامل و تو باقیست استراکست نه توحید ای سید چون تو  
 رفتی فناست و چون او در میان آمد بقا است ای سید سلوک سعی مست و رفع  
 استیغاث و جذب بر رفتن مست بوحثت ای سید سلوک جذب فنا و بقا اسم و ولایت  
 متحققست ای سید با همه آشنایان مندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمن  
 دوستی و رزی که او نیز مقصودست ای سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عزیز  
 محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بدو نیک را در دریا سے  
 وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک  
 است و اگر اندک گویم بسیار است بابت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت این  
 در بابت مندرج نه او را بابت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من  
 می گویم نه من بنویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است ای سید چون در خواب شوی  
 نیست کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود می کنم چون بیدار شوی بدانکه  
 بعالم ظهور آمدم و از بطون ظهور تنزل نمودم و باید که سحر بخیزی و شفا رکنی و بگوئی  
 که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا از من بپوش و از دوی بر آرد و نماز تجد کنی و سوره  
 یس اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواهی دین و دنیا می مست بعد از آن  
 بفکر وحدت متغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه  
 نخواه استقبال قبله براقیه و حقه باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گداز

و سوره نیش یکبار بخوان و اگر در چهار کجاست توانی خواند بهتر پنجین بعد نماز سوره نیش  
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد اما در وقت نماز فجر در قرآن مجید فکر وحدت دست و پا  
بدانکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود می خواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت من  
مرا بخود بکش و مرا پیش از من از دوی بر آرای سید سالک است آداب طریقت صورت  
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه  
طالب آن نوشت این است که خواب که تر کند چون ضرر شود و غالب شو و بآن اندیشه  
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانروز یکبار و اگر صائم بود بهتر  
و باید که از پیشانی لقمه استرازا کند که از اسباب دوی و بیگانگی و وهم باطل است هر چه  
شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاعده را نیکو یاد دار  
که ضرورت است ای سید باید که سخن کمتر کنی و در خلوتها و صحراها تنها مراقبه و ملاحظه و وحدت  
میگردانی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد و اگر سب  
و حدت و بیگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزین هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیشه  
و حدت را یک لحظه از خود جدا کن چون در مجالس نشینی بیشتر مشغول شو و سبب اغفلت واقع  
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در خفای این  
اندیشه خود را به تنهایی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با هم که نباید نمود مگر با مخصوصان  
خود ای سید با ولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن دوست آشنائی بوجدت باید کرد و همه را  
بنظر اخلاص و بیستم حقیقت بدین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار  
و انکار را بکلید از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب  
ظهور نکند لذت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد همه را معذور باید داشت چه در خانه و بیرون خانه  
و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند ز نهار  
از آن دل بد نکنی و در نیخی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی

بن اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن و حل تمام وارو  
 در جمیعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر ندارد  
 محال است او آسان است و اما باید که از هر قطع کرده در جلوت یا در سحر نشیند و حقیقت خود را  
 نتواند از عالمی که حقیقت متجلی شود و در هم و دوی بر چیز و آن زمان بهر وقت که باشد گنجایش دارد  
 و اگر تعلقات ظاهر دارد حقوق شرعی توجه است باید که بقدر ضرورت بآن بر دازد اما باید که  
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است  
 با انگیخته غفلت واقع نشود و می باید که شهادتین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد و  
 روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی  
 غلبه کند و از همه دارانند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطفت الهی ظهور نمود  
 همه حقوق از تو ادا خواهد شد و ترا با هیچکس هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا وکیل تو خواهد شد  
 و بجای تو ادا خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریقی  
 سلوک ضررست اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بصورت احتیاط تمام  
 نماید که چیزی واقع نشود که با تشریفات طریقت یا حقیقت جهل استسته باشد و اگر تقصیر رود  
 باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس  
 تکلف نباید کرد و از لباس فقر را خود چیزی نماید داشت ای سید همیشه حاضر دل باید بود  
 و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید  
 بدانکه هیچ مرگ بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب  
 دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان بوده متوجه وحدت  
 باید بود و یقین باید داشت که همدیگی است و غیر یکی موجود نیست هر قدر که این  
 اندیشه غالب است سعادت در اوست چون باز و هم دوی بر آید قیامت بر او واقع شود  
 و در جنت تهو شود و نا ابد الابدین آسود ای سید این چنین دولتی هرگاه در دنیا نیست



چون ست که در آن سنی نمی و غافل نمی باشی ای سید قیامتی بر همه کس بر همه چیز  
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگر چه همه از  
اصل خود برآمده باشند لذت که می باید همه را روی نهد مگر بروی که اینجا قیامت  
بر آنها گذرشته باشد پس باید که سنی کنی که آن سنی که موجود است ترا اینجا روئے نماید  
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذت که می باید دست دهد ای سید مقصود همین است  
که فهم دینی بر خیزد و تو غافل او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند در  
کتاب الهیه و حدیث و کلمات اولیا و الازل این بسیار است و عظماے هر فرقہ بوجه  
قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم صورت است  
و ظهور است و بس بخاطر است که شواهد این مطالب در کتاب علییه نوشته شود و  
از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود انشاء الله سبحانه  
ای سید امر و زکاة آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب  
خلیفت طالع نماید از اینجا که پیش از طلوع آفتاب النوار و آثار ظاهری شود و اسرار  
توحید از زبان خاص و عام با اختیار و بی اختیار فهمیده و تا فهمیده سر میزند  
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود پویشد و حقیقت حدت کمابینه  
بر روی جلوه گر شود و بگفتگوئے زبانی گفتگو واقع نشود ای سید الله مطلق  
و محمد بر حق است و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله که رساله جمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقانی آگاه معارف  
پناه حضرت خواجہ باقی بالله قدس اسرارهم لباس الطیاع در بر کرده و چشم شتاقان جلوه  
ظهور بخشید و سر بر رفعت اشرار کشید

# رساله پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خرد قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من محبوب جانی وصاحب دو جهانی من بامین نسبت بگامگی دارد  
 و در من جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمی داند الحال که این دید و دانستن به بحال  
 رسانیده است میخواید که در پرده من سخن کند و گذارست احوال عاشقی و معشوقی  
 می نماید در بیان اسرار یکیه هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار  
 پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این  
 رساله را پر تو عشق نام میکنند نخستین حرفی که عاشق و معشوق و بنده و صاحب  
 می گوید اینست که لے عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کار یکیه مرا با تو  
 افتاده است نه آن است که به تو متین راست آید یا بگفتن سرانجام پذیرد و دیگر تو  
 هم نویسی و هم تو گوئی ای سید من منم و نه تو توئی که من تو انم و تو منی از ازل  
 چون خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من بجاشتی و بندگی ظاهر  
 گستی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیدا است و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی  
حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو هیاهات هیاهات این چه حرفست من هیچ نیم  
هر چه هست بهم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتا پایم خدا سے سرتا پایت ای سید  
یادم از آن هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلا  
ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندرج بود و مستتر گشت بناگاه خط فاصل  
در دایره اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری  
افتاد و این نظریا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل  
و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت  
حالی پیش آمد که در شرح نگنجی چندان الم و در وظائف گشت که از عاشق بمعشوق سرت  
کرد و معشوق را در صورت عاشقی و انمود در فتنه رفته کار بانجا کشید که اتحاد سابق  
ظهور کرد و خط فاصل گاه از میان بر طرف شدن گرفت دردی هست نیست  
که دوام اینحال مینماید چه مقرر شده است که تجلی فانی کالبرق الخاطف میگردد  
و بقا ندارد آه ازین دردی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف  
از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که مبراست از حقیقت و دیگرے گمان نکند  
که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است ای سید  
حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت ای سید کی نام تو حقیقت است و نام  
دیگرے تو مجاز است و بنده هنر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری  
و فرشته بر تو سایه تست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این سخن  
میگویم بلکه توئی گوئی و این نه امرست طلب بلکه بیان است و خبر ای سید  
در دو جهان خبر تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در دست و زمین  
و هر چه بر دست همه ظهور است و ظل لوظا هر توئی چنانکه باطن توئی ای سید

العجب از انوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل  
 از میان بالکلیه و بالذام بر طرف شده باشد و تو بمن باشی و من تو ای سید یقین  
 آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده و  
 مرادین شک نیست و چگونه در آن تنگ آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و تکذیب  
 آن کفر لغو و ناشدنی سید چه آفتاب چه ماه و غیر آن فدای وجهت و همه بصیرت  
 و بصیرت و فدا ی عین تو و همه قدرتهای بدی و کار و فدا ی بد تو و همه از حال و طرف  
 و منازل فدا ی قدم تو محمل که هر چه هست فدا ی تست عاشق که انسان کامل است  
 و همه در او است از نیک و بد هیچ چیز از وی سیر و نیست خود را با همه فدا ی تو ساخته است  
 اگر قبول افتد زهی کمال از بهی عظمت و ز بهی شرف ای سید در در و وصل تو  
 میگردد از من و در فراق تو میسوزم نمیدانم چگونه گذاختن به از سوختن در و صلحم توئی و بس چون  
 در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند آسمان مباد که من باشم  
 یا من و تو با من نه باشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود آئی  
 عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم  
 اما بعاقت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کار ساز توئی کار من بساز ای سید  
 و ای محبوب جانی من و ای سوا یه زندگانی من ای خایه آمال و امانی من ای دانات  
 راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای وی من ای خوی من ای  
 من ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من ای  
 خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم  
 و چه میطلب همین است که مرا قربان خود سازی و میانی بجان من و بصورت من بستی  
 تا چون بخود نگیم جز ترانه منم و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام و  
 کمال بر طرف شود ای سید توئی صاحب و جهانی من توئی بهشت من روی تست

و لطف تو و درخ من چشم تست و دوری تو و دین من محبت تست کفر من فراموشی تو  
 اگر مرد دوست داری هوس من باشم و اگر مرد فراموش کنی کافر گروم ای سید پیش از آنکه  
 صورت تو وجود کند تو بودی و پس چون معشوق بی عاشقی وجود ندارد و معشوق را  
 عاشق می باید خواستی مرا که عاشق تو ام موجود سازی و هنگام معشوقی خود گرم سازی  
 از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس و ظل  
 و صورت را که عین نسبت بحقیقت اگر چه غیر تست بمقتضای ممتاز ساختی و در پرتو  
 او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در و مندر گشتی نیست هر  
 عاشقی و معشوقی ای سید صاحب ترا گویند که با هم بود و با دیگر کسی نه چون ترا  
 از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگر کسی  
 نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون  
 نیستم بنده تو باشم همه بنده تو اند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا  
 شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با تو ام و آن صاحبی ازین طرف نیز متصور است  
 اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در آخرت بعضی از بعضی اینجا  
 مصاحبت که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یک است من با تو یک ام و  
 تو با من یکی خواه این گو خواه تو دیگر در دنیا بعضی از بعضی را و بان اقل قلیل داند  
 و نادرست اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یک است بقای حقیقی ای سید  
 اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا ای  
 سید صورت بشریت عجب و خواست ترا هر رنگی و بویی که ترا در این صورت از عالم اطلاق  
 بشاרתها و خبر با عاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم  
 یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از دستها  
 تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جنت چیست اسرار غیبی انوار لایبی است

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجا بود دیگر و بزرگ و دیگر و بصورت  
 دیگر ظاهر و با هرست اما عاشقی که این اسرار و این انوار در پانصد و شصت و یک جزو من کسیت  
 و کجاست سوگند تجو که منم و بس امروز قطب اثره عشق جزئی نیست امروز دانی  
 که گذشت روز ازل و اباست و همان قطب اثره عشق است دائره حسن است  
 نیز همان چه عشق است حسن است و حسن عشق دو نام و یک ذات و یک حقیقت است  
 خواه ذات گویی خواه صفات خواه حسن گویی خواه عشق گویی جمع و فرق یکیست  
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زنده و گاهی فرق بزبان جمع اینجا فرق است که بصورت  
 جمع برآمده خود بخود تکلم است حاصل که تویی ای سید که با خود تکلم با سر حسن عشق  
 می کنی ای مستحق دو جهانی من ای سید مستحق تویی و دیگری نیست ای سید  
 من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و تو حامد منی سیاس و ستایش که ترا کم خود را  
 کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است وحد  
 بصورت شش مرتبه ظهور نمود هنوز آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت  
 که نمودی بین نیست بفهم بفهم هیات انچه گفتن است که به هم مگر تو بصورت من که تویی  
 خود را که منم میگویی عجب حالی و شگرت حفتی که هم دویی است و هم یگانه ای هم یک نیست  
 و هم خدائی الله الله سخن بسیار ستانده سیر و دانا محرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری  
 محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست تویی و بس اینجا دو نام است یکی نام ظاهر  
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو و قسب اما در مرتبه اظهار و اعلام هر آن  
 نام نام ظاهر و دیگر آن نتواند آنرا نیز جز عاشق نداند اندک ازان گویم تو میدانی و در تو  
 و تو خواهی دانست در من اما تو خبر من نیست و من جز تو نه اگر چه امر حقیقت امر بر عکس  
 است که من توام و تو من آه آه ازین بیگانه و آشنائی بیگانه خست و آشنائی افروخت  
 ای سید بحق دوستی که با من در می بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد است

زودتر صورت و جوه بخشش و از عالم اسکان بوجو آورد و از قوه فعل برآورد ای سید  
 یادم آید از آن ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنود  
 و بداند که اول آخر است و آخر مراد اول از سیر عکس است یعنی از اثر به موثر رفتن که ظاهر است  
 و لهذا در اسم ظاهر است که شتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول کم وحدت است مفیض است  
 که مبدأ المبادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شرح اکبر  
 قطب الاولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است منافع تعینات است کمال  
 در انسان کامل است که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین جهان است و هم تعینانی است  
 صورت و لهذا بصورت تعین نمود اگر گشت اصول سما چهار است اول و آخر و ظاهر باطن اینجا  
 چهار را اجمال است تفصیل و برسم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا یعنی عیسی که عاشقان و در  
 کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از آن گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود  
 عقلها و فهمها حیران شود و دفتر باید که از آن اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر  
 اینست یک هزار و سیصد و شصت و چهار ای سید مقصود و سرست که در اظهر است  
 هر که فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدد اسم باطن که شتر از اسم ظاهر است اگر چه در ظاهر  
 او زیاده است اما زیاده ای و کمی اینجا با هم در یک پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود  
 از اسرار اسم باطن نیز اند که نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن همیشه نیست جز  
 صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود خود فرموده است  
 والله اعلم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد غواصی در دریا فرو رفت بگوهری رسید  
 که همچان بود چون باور رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سحری چند بتقریب نام مذکور  
 بیاد آمد نوشته می شود که در آن مجلس التمس حقیقی مقبول باد ای سید شخصی سالها در دریا  
 که لا تعین تاریک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شبی نوری پدید  
 که از آن دریا شنا کنان برآمد و سه دریای روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری

بدریای اول فرسایند از و بدریای دوم و از و بدریای سوم و درین حد یا مقام کز  
 و سالها در اینجا بود و کارهای پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریای  
 دیگر در همین دریا درآمد ترتیب عیش و بهر و درین دریا دید تا آنکه دریای که دریا  
 ظلمت بود نیز ظاهر شد و در آن کم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی بر خیال گذشت  
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن آنست که بسیار دید که این همه دریا با خشک شد  
 هیچ از آن دریا نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی نه نور و ظلمت نه چیزی که  
 سوای نور و ظلمت هست بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد از آن سالها خود را دیدیم  
 می بیند که خود عین دریا است و دریا همه نمودار است بمشال او بعد از آن درین  
 دریا نازنان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و این شخص  
 مرادی بر آورد و در یک لحظه از آن شخص از آن زنان فرزندان ظهور و تولد میکرد و در  
 هر لحظه چندین هزار فرزندان ازین زنان چندین هزار هزار در دریا بودند متولد  
 شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهی از آن ننگی بشود که آن شخص با همه  
 فرزندان و زنان خود و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این حامله است  
 و هر لحظه قیامتی است قائم و تشریت ظاهرای سید شخصی بود اتفاقا از شهر برود تا آنکه  
 در روستا مردم عجب دید که رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی  
 گریه کنند و در ایام غم شادی مثل وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی  
 از بیماری خلاص گردد و شفا یابد چندان ماتم کنند که در میان نیاید بچندین سر او را  
 در سرخ شدند و دستار را برپا پیچیده در مجاهده با یکدیگر بجای و دعا و ششام گویند و بجا  
 و ششام دعا برین قیاس همه کارهای ایشان برعکس محمول باشد خند های بی نظیر  
 در میان ایشان بسیار بود سوداگری ایشان بسیار بود سوداگری ایشان چنان  
 باشد که چون اصل مال را بر باد دهند یا در زیان اندازند گمان کنند که ما سوداگریم



و بان افتخار و ابراج کند و بجای خاموشش بودن حرف زنند و بجای حرف زدن  
خاموش ماند و غرض که آن شخص چون با بنجار سید و احوال و اوضاع آنها و در عجب حالی  
اورا پیش آمد و چاره ندید غیر از نیکه بشهر رجوع نمایند چون خواست که رجوع کند آن  
مردم هجوم کردند که مائرا مرشد و مادی خود میدانیم البته نمیکند از یکم که آنجا بروی  
دی گفت که اینجا چگونه بود که مراد دست دارید و خلافت من کنید آنها گفتند که ما در  
کار بے اختیار یکم هم تو صلاح کار و حال مانگویی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزانند  
و خاکستر مرا بخورید و آنچنان کردند چون بر این وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود  
که شهر بود رسید و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفت های نیکب  
در ایشان پدید آمد بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود و سبب او خلیفه شد  
و همان حال که او داشت در دهر پیدا گشت و سبب کلفت خود را بهمان شخص دید و  
بیستین دریافت که وطن من شهرست و من در روستا غریب و مسافرم و از و س  
دیگران از ان دیگر سبب بهم رسید و همچنین بیرون دتا می رود و بفهم اگر دانا هستی  
ای سید دای محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه توانی بلکه این  
اسما جین تست نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر  
گردد که بعد از هزار جلد بنگنجد اما فرصت کو که اندک از ان نوشته آید و عشق مرتبه  
و حد تست و معشوق مرتبه و موجب و عاشق مرتبه امکان اول عاشق معشوق پیوند  
و بعد از ان معشوق به عشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق بلکه عشق بود و  
بس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک نیست بقدم جذب در ان رفته  
شود ای سید و اسے طالب حق اگر میخواهی که بحق برسی باید که دو چیز اختیار  
کنی یکی محبت بمرشد و پیر خود و مرشد و پیر نه آنست که با و رسم مریدی اختیار  
کند و گویند من مرید او شدم و او پیر نیست و در مردم این حرف شایع است

پیر همان است که او را دانند که محبوب است و محبت با و درست کند و او را در جهان  
و سبله درگاه حق سازند و دل را با او ارتباط کلی واقع شود و هر چه او گوید یکس و  
بر خلاف او نرود و چون این معنی حاصل شود نسبت پیری و مریدی راست گردد  
و احتیاج بچیز دیگر نماند و دم آنکه همیشه بیا و خدا باستی و یا خدا آنست که همیشه در دل  
این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست هر چه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و  
نور اوست و چون این خیال همیشه در دل باشد امید است که بحق برسی و با این  
یا و هر چه فرموده است کند و از نافرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد  
و صفات و سیمیه بصفات حمیده بدل کند ای دوست کار من نیست نیز ازین همه هیچ

؟

۱۰۰

۱۰۰

شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند و جهان را که درین ایام است

و بیمنت انجام این مجموعه رسائل مستنه ضروریه کار آمد حضرت

صوفیه حسب اشارت سرایان و بشارت فاطمه عیسی الاصل حسب

مالک مطیع مجتبیائی زلی در مطبع محبوب المطابع میرزا

با اهتمام نده عصیان مبتلی منشی محبوب علی

بتاریخ ۵ ذی الحجه ۱۳۸۵

هجری نبوی صلعم

طبع شد

فقط

6309